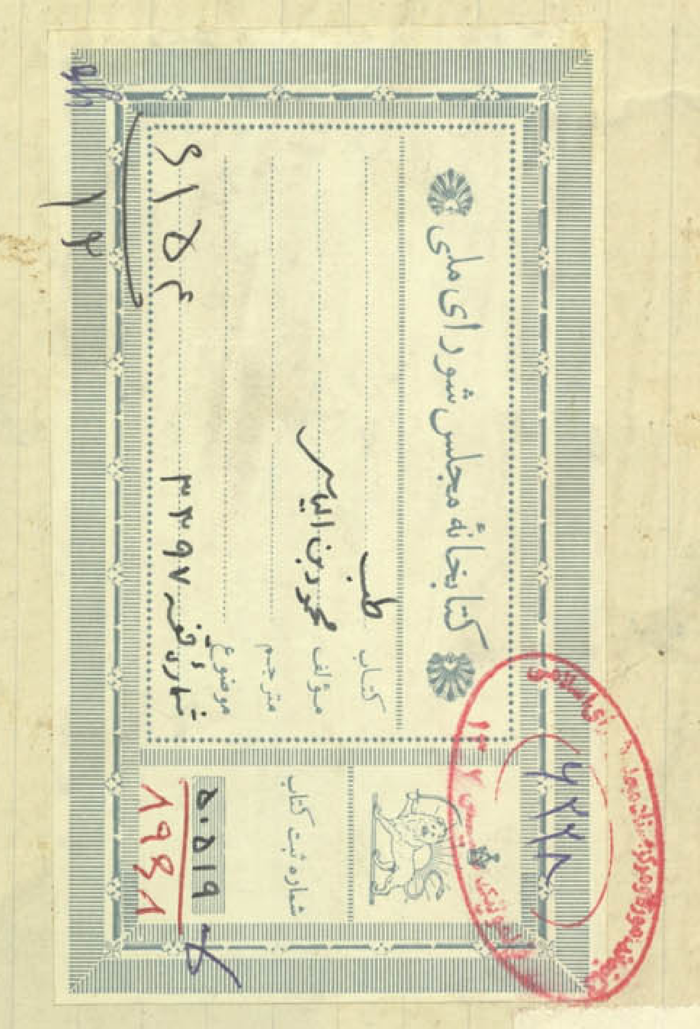
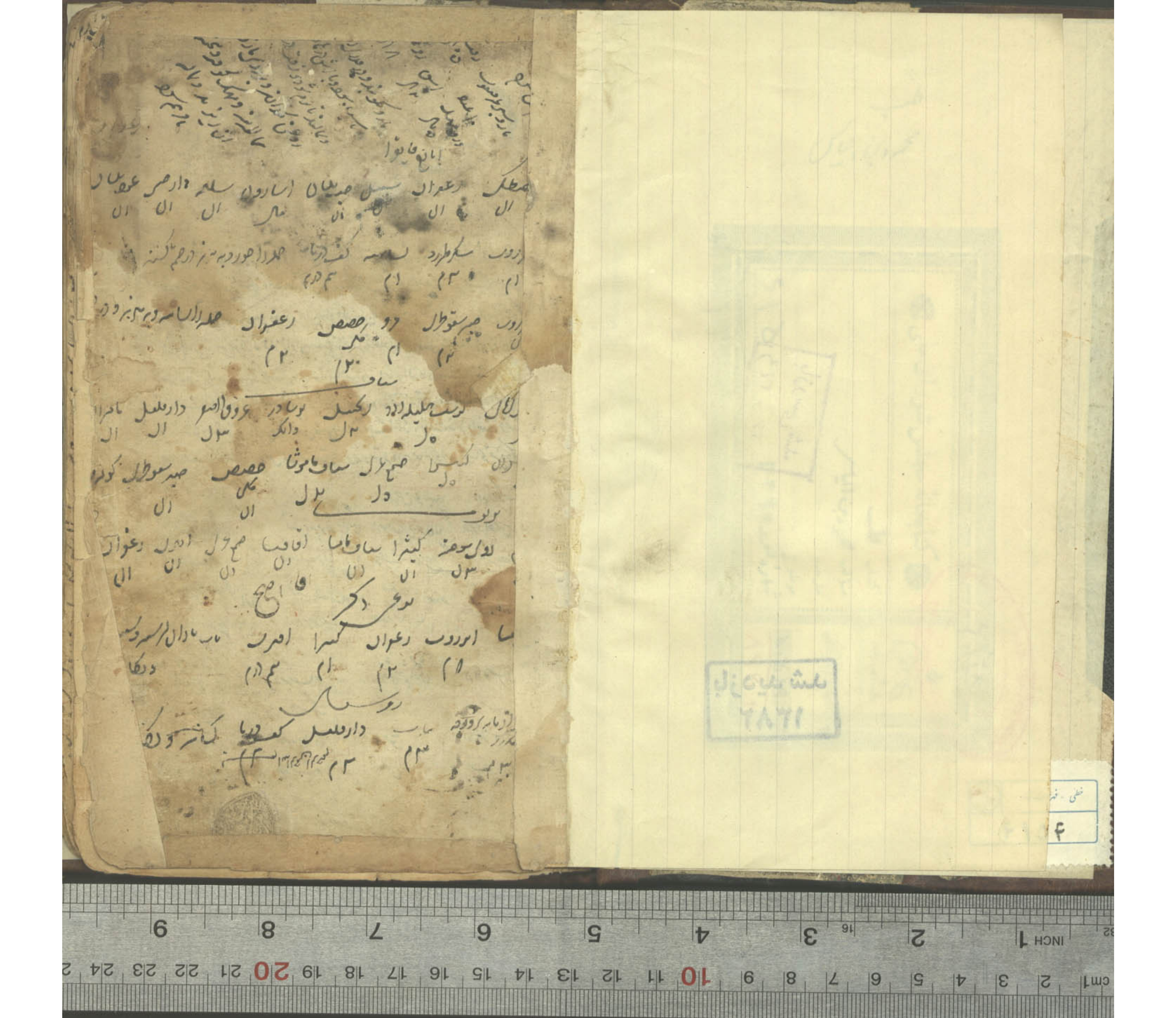
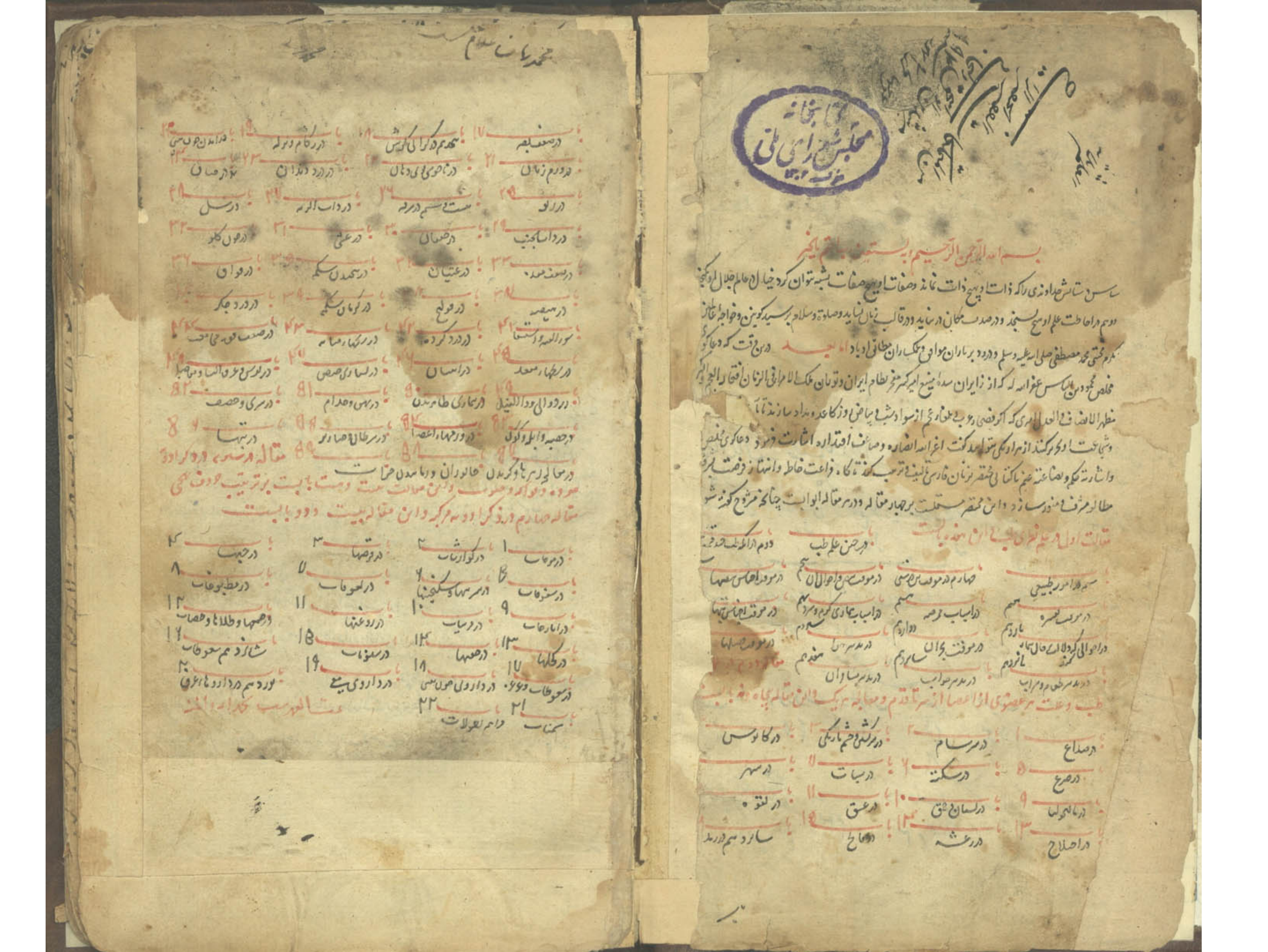
طب

محمود بن الیاس







بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و باتمم بالخیر

سپاس و ستایش خداوندی را که ذات او را هیچ ذات نماند و صفات او را هیچ صفات شبیه نتوان کرد خیال در عالم جلال او گنجد و وهم در احاطت علم او هیچ نسنجد و در صدف مکان در نیاید و در قالب زمان نپاید و صلوة و سلام بر سید کونین و خواجه خافقین اکرم مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و درود بر یاران موافق و ملک داران مطابق او باد اما بعد در این وقت که دعاگوی مخلص محمود بن الیاس عفا الله عنه که از زایران سده منیع امیر کبیر مفخر نظام ایران و توران ملک الامراء فی الزمان افتخار العجم و الکرم مظهر الالطاف فی العدل [illegible] که اگر فضیلت [illegible] از سواد شب بیاض [illegible] و ذکا عدد [illegible] سازند تا [illegible] و [illegible] از [illegible] اشارت فرمود دعاگوی مخلص و اشارت [illegible] کتابی مختصر بزبان فارسی تألیف و ترتیب کند تا کافه [illegible] خاطر و [illegible] مطالعه [illegible] سازد و این مختصر مشتمل بر چهار مقاله و در هر مقاله ابوابست چنانچه مشروح کرده شود

مقالت اول در علم نظری طب و آن هفده بابست

مقاله اول در علم نظری طب وان مشتمل است بر هفده باب والله تعالی اعلم

باب اول در شناختن علم طب

بدانک علم طب علمیست که احوال بدن انسان بدان شناسند که تن درست است تا صحت از زایل شده
تا صحت و تن درستی نگاه دارد و زایل شده باز آورد و بباید دانست که بدن انسان مرکبست از موضوع
وصورت و موضوع او مرکبست از عناصر اربعه که هوا و اتش و خاک و آبست و اماکن و جایگاه هر یکی ازین عناصر
چهارگانه مختلفست و کیفیت و طبیعت هر یکی ضد یکدیگر پس بسبب اختلاف اماکن و جایگاه هر یکی زین عنصر
آرزومند مکان خود دند و میخواهند که از یکدیگر جدا شوند و بمکان طبیعی خود روند و بسبب فساد طبیعت و کیفیت
بالذات فاسدند و این صورتی و قوتی دایم الوقت تا باقی و موجود باشد درین موضوع و میخواهد که این
موضوع بر حال خود باند و تحلیل نرود و فاسد نشود اما این فعل صورت کاریست که بعلم و کوشش باشد
و جدا شدن و گسسته شدن موضوع از یکدیگر کار و فعل طبیعی است و هر کاری که بعلم و کوشش باشد
کاری که بطبع باشد برابر نباشد پس بدین صنعت صورت بدن بر حفظ و نگاه داشتن موضوع خود باقی
ماند و این خود سبب اندرونی طبیعی است و اما از بیرون اسباب سته ضروری که هوا و مشروب و مطعوم
و خواب و بیداری و حرکت و سکون و استفراغ و احتقان که احداث نفسانی در وی اثر میکند و احوال
او میگردد و بدین سبب است که کوشیدن صورت با این سببها بیرونی بایدا پس ضرورت چیزی بایست
که صورت را یاری دهد از بیرون تا قوت او عاجز آید و جبر نقصان قوت حافظه کند از اندرون نه بکلی بل بحد اب
امکان و این علم طب است که حق تعالی ارزانی داشته است پس طبیب معاون و یاری دهنده این طبیعت و صورت
است تا مدتی در این بدن بر نیت حیات نگاه دارد و اگر آفتی بدو رسد در آن کوشد که زود زایل کنند

باب دوم در آنکه طب چند قسمت علم طب منقسم می شود بدو قسم علم نظری و علم عملی
علم نظری نگریستن در امور طبیعی باشد که جاری و روانست بر مجری طبیعی با بیرون شدن از مجری طبیعی و نگریستن در
اسباب و نگریستن در دلایل و علم عملی بدانستن است که صحت بر تن درستان چگونه نگاه باید و بیماری از
ایشان چگونه زایل باید کرد باستعمال چیزها سودمند و دور داشتن چیزهای زیان کار والله اعلم

باب ... طبیعی ... امور طبیعی یازده چیزست یکی ازان جمله ارکان است
یعنی چیزهای یکسان که اجزای او

تنها بلغم و سودای را سود دارد عصاره غافث شش درم ترنجبین شش درم طباشیر سفید چهار درم وای سنبل الطیب
هر یکی دو درم کوفته و بیخته در آب فراخ سرشند و قرص سازند **قرص افسنتین** تنها بلغمی را سود دارد و سده جگر
و سپرز را بگشاید تخم کرفس افسنتین رومی مغز بادام تلخ از هر یکی علی السویه کوفته در آب فراخ سرشند و قرص
سازند **قرص کهربا** اسهال خون و نفث دم و بسیاری حیض باز دارد حب الآس سفید مصطکی کهربا از هر یکی
ده درم زعفران دو درم کوفته و بیخته در آب فراخ سرشند و قرص سازند **قرص طباشیر معتدل** گرمی جگر
را سود دارد و سده جگر بگشاید و تشنگی را نشاند طباشیر سفید ورق گل سرخ از هر یکی مثقال مغز تخم خیار بادرنگ
مغز تخم کدو تخم کاهو تخم کاسنی تخم کاهو صندل سفید از هر یکی نیم درم کافور نیم دانگ کوفته و بیخته بلعاب بنگو سرشند
و قرص سازند **قرص گل** ورق گل سرخ هفت درم طباشیر سفید و عصاره غافث سنبل هندی رب
السوس از هر یکی یک درم کوفته و بیخته و در آب فراخ برشند قرص سازند **قرص گلنار** نفث خون و اسهال
خون باز دارد بسفایه گل مختوم صمغ عربی از هر یکی چهار درم ورق گل اناردانه اقاقیا از هر یکی هفت درم کثیرا یکدرم
کوفته بیخته بآب گلنار تر برشند و قرص سازند **باب چهارم در حبوب**
حب ایارج فیقرا دماغ را از بلغم و سودا پاک کند و صرع را سود دارد ایارج فیقرا تربد سفید مجوف از هر
یک درم غاریقون نیم درم شحم حنظل دانگی نمک ترکی دانگی و نیم اسطوخودوس دانگی حب النیل نیم درم این جمله کوفته و بیخته
بآب دارد با بر سرشند و حب سازند **حب صبر** عرق النسا را سود دارد و مفاصل را از بلغم پاک کند صبر سقوطری
یکدرم مقل دانگی مصطکی دانگی کثیرا دانگی کوفته و بیخته بآب کرفس حب سازند **حب اصطمیخقون** بدن را از
فضول مختلف پاک گرداند و طعم لزج غلیظ و سودا برآند حب بلسان چوب بلسان عصاره افسنتین رومی سلیخه سنبل اسارون
دارچینی اذخر زعفران مصطکی عود خام وج زراوند مدحرج مسک هندی از هر یکی یکدرم صبر سقوطری ده درم محمودة
غاریقون شحم حنظل از هر یکی چهار درم کوفته و بیخته بروغن بادام بیالایند و بآب کرفس برشند و حب سازند شربتی دو درم
حب سورنجان مفاصل را سود دارد سورنجان هلیله زرد بوزیدان از هر یکی ده درم سقمونیا نیم درم کوفته
بیخته در آب برشند و حب سازند **حب شهریار** دماغ و چشم را از فضول پاک کند و دست هلیله
زرد تربد سفید مجوف مصطکی ورق گل سرخ از هر یکی نیم درم صبر سقوطری ده درم کوفته و بیخته بآب بادیان برنگ
برشند و حب سازند **حب افیتمون** سودا براند و مالیخولیا و جذام را سود دارد و صداع کهنه

الکب الموضع بسند الاخلاط و یکدر الرطوبات ...

درین موضع ریخته شود و اخلاط و تیره شود و رطوبتها بسیار است که فراخ شود

باید کردن مطبوخ افتیمون و حب افتیمون و معجون نجاح و جلاب گرم از بالنگو و گاوزبان و گلگر باید دادن و غذا نخود آب با جوان مرغ یا گوشت بره مصروع باید که خود را از گرمای گرم و سرمای سرد نگاه دارد و برکنار آب و پیرامون آتش نگردد و از جماع و مستی محترز باشند

باب ششم در سکته

سکته رنجی مخوفست و این علتی است که جمله حواس را باطل گرداند و نا گاه افتد و بجای افتد و سبب آن ماده بلغمی باشد که در راه گذار روح نفسانی سده تمام پدید آید و بطون دماغ را ممتلی گرداند

علامت تمحی و سهلی سکته دشواری و آسانی نفس زدن باشد و کف اندر سکته آسان زیادت شدن علت باشد و در صرع آسان گشاده شدن

علاج آنست که تا نیم اوقیه جلاب بعد اندر مند اود اسم بروغ بروغن یاسمین چرب کنند و پاره ماده آلوده کنند و بجلو و کنند تا قی کند و جلاب افتیمون و بالنگو و گل انگبین دهند و حقنه بر کنند و پشت او را بروغن فرفیون گرم کرده بمالند و مترودیطوس و تریاک بزرگ دهند و ماء العسل که با آب می مند و زیره کلنک تاب ار نگوش حل کنند و در حین سکوت حکانند و غذا نخود آب با دارچینی و فلفل و گوشت کنک و کنجشک و کبوتر می دهند

باب هفتم در سبات

سبات رنجی مخوفست و آن خواهست مفرط و دراز و بدشواری بیدار شود و چون او را بیدار کنند همچنان خفته باشد و سبب این گردن واحت سبب خوردن داروها سرد یا سرمای مفرط که از بیرون بدرون شود یا بسیاری بلغم

علامت این سپیدی زبان وسیع و فراموشکاری نبض موجی و عرض و نرم باشد

علاج اگر از خوردن داروی سرد باشد داروهای گرم باید داد چون تریاک و مترودیطوس و اگر سبب ماده بلغمی باشد تنقیه دماغ باید کرد بحب ایاره و حب اصطمتون و غذا نخود آب با سعتر و دارچینی و کراویا و نانخواه باید دادن تا بخورد و جندبیدستر در روغن یاسمین حل کنند و در دماغ چکانند نافع باشد

باب هشتم در سهر

سهر رنجی مخوفست و آن خوابی مفرطست سبب آن گرمی و خشکی باشد که بر مزاج دماغ غالب گردد

علاج روغن بنفشه و روغن دانه کدو در دماغ باید چکانید و شراب بنفشه و شراب خشخاش باید دادن و اسهالش باید فرمودن و ادعم دیگر دور بودن دیگر بایه دهن و آب ها تا استعمال کردن و غذا دوره ماهی با مغز بادام و اسفناج و زعاله دهند و انچه خواب آورد شنیدن او را آهسته خوشی و آواز بادنرم که در ختان جنباند و حکایتها و افسانها خوش و اطراف بدن آهسته مالیدن و اگر کسی را با سهو الی مفرط رفته خشک بدید آید شاید که هلاک شود

افتیمون پوست هلیله کابلی زرد از هر یکی یکدرم نمک هندی و ورق گل سرخ از هر یکی انگی مصطکی نیم درم کثیرا دانگی کثیرا در آب گرم حل کنند و باقی داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند و حب سازند

حب دیگر که سرفه را سود دارد کثیرا صمغ عربی رب السوس بیدانه پوست کنده بآب فراخ بسرشند و حب سازند

حب که در فرنیش را سود دارد و او را صافی کند مغز بادام پوست کنده بزرگ دانه صنوبر مغز فانید اسفید از هر یکی ده درم کوفته و بیخته بآب بسرشند و حب سازند

حبی که کرم را بکشد ترمس قنبیل حب الغار برنگ کابلی قشر توس تربد سفید مجوف هلیله زرد شیح ترکی از هر یکی صد درم کوفته و بیخته بآب فراخ بسرشند شربتی پنج درم

حبی که بوی دهان زایل کند عود خام قرنفل مصطکی علی السویه کوفته و بیخته بآب ... بسرشند و حب سازند و در دهان نهند

حب قوقایا که بلغم از بدن براند ایاره فیقرا تربد سفید مجوف از هر یکی ... درم هلیله زرد هلیله کابلی افتیمون از هر یک پنج درم نمک هندی دو درم سقمونیا بریان کرده در میان بود ... درم کوفته و بیخته بآب کرفس بسرشند و حب سازند شربتی دو درم و نیم باید داد ان شاء الله تعالی

باب نهم در سفوفات

سفوف ... اسهال صفراوی ببندد و تشنگی بنشاند انار دانه ترش بریان کرده بارزد ... در سر که خیسانیده بریان کرده خرنوب بی دانه سماق بی دانه مورد گل ارمنی طباشیر بریان کرده قرظ از هر یک پنج درم کوفته و بیخته با شکر بیامیزد

سفوف سرطان که تب ... را سود دارد سرطان جوی بادی ده درم صمغ عربی گل قبرسی خشخاش سفید ... پنج درم کوفته و بیخته بآب ... باشد ... نافع باشد

سفوف غلیاتا که اسهال خون و صفرا باز دارد هلیله کابلی بلوط کلنار و قرظ از هر یک ده درم انار دانه بیست درم بادروج سه درم هلیله کابلی ... بلوط در روغن گل بریان کنند و کوفته و بیخته با شکر بیامیزد

سفوف که سلس البول را سود دارد بلوط و کندر برابر همه شکر و بر بیندد و با شکر بیامیزند

سفوفی که ... را سود دارد و اسهال بواسیر و ... را سود دهد ... تخم گشنیز بریان کرده از هر یکی دو درم گل ارمنی ... از هر یکی یکدرم و نیم صمغ عربی یکدرم مصطکی یکدرم و نیم کوفته و بیخته با شکر بیامیزند

سفوفی که ... را سود دارد زیره کرمانی نانخواه برابر همه شکر ...

سفوف ... سنای مکی هشت درم ... ده درم مویز ... پوست کنده سه درم زعفران نیم درم کوفته ...

وهم چنین باید مخصوص بکل جسم ومثبت این حالات دائم بلکه زیاد میشود در حرکت اختلاج

باب نهم در مالیخولیا مالیخولیا علتی سودایی است مخوفست صاحب این
علت همیشه بد دل باشد و هراسان بود و همیشه فعلها و فکرهای بد کند واندوهناک باشد بی سببی ظاهری
این علت سودای طبعی باشد یا سودایی غیر طبعی و سودای غیر طبعی اخلاط اربعه است که بسوزد علامت اگر از
سودای طبعی باشد وفتور وضعف سیلان لعاب واگر از سودای غیر طبعی باشد اگر از خون سوخته بود علامت
آن سرعت وضعف هذیان گفتن واختلاط عقل ودر مردم جستن وخشم گرفتن وبیخوابی بود واگر از بلغم سوخته
باشد علامت آن کاهلی وخواب بی نظام وتری بینی ودهان وضعف و سپیدی لون بدن و سپیدی بول
باشد علاج جمله آنست که استفراغ سودا کنند بفصد صافن از پای چپ ومیان پشت پای ومطبوخ
افتیمون ومطبوخ هلیله وحب نجاح دهند وافتیمون وروغن کدو در بینی چکانند وبالنگو و نیلوفر و نبات
باید دادن وغذا نخود آب با مغز بادام واگر بیخوابی مفرط باشد شراب خشخاش وشراب خشخاش وغذا دوغ
با روغن بادام و... اگر دو دهند ودیگر ما به بند و آب استعمال کردن والله اعلم بالصواب
باب دهم در هذیان حمق علامه آن خشکی بینی وبیخوابی است علاج غذا
تر وگرم ومعتدل دادنست چون نخود آب وزرده تخم مرغ وبط ولوزینه وپاچه بزغاله وبره وروغن
وروغن قرع در دماغ مالند وجلاب بالنگو ونبات دهند باب
یازدهم در عشق عشق مرضی سودایی است نفس خود کشد مسلط گردانیدن فکر در نیکو آمدن صورتی
یا خلقی علامت آن فراموشی وحیرت وسر در پیش انداختن وچشم نیکو شدن ونفس دراز کشیدن و
اختلاط عقلت علاج مزاج دماغ تر گردانیدن وغذاهای مرطب چون شراب سیب وشراب خشخاش
ممزوج با قوتی ودیگر ما به زدن وآب فاتر استعمال کردن وخود را مشغول گردانیدن شغلهای بزرگ که عجوز
را فرمایش کنند ومجامعت کردن با غیر معشوق فکر معشوق را زایل گردانند اگر کار رسید والله اعلم
باب دوازدهم در لقوه این علت از استرخا وسستی عضلها و پیهای
روی وابروی ولب بدید آید و پوست پیشانی از شکل طبعی بگردد علاج جلاب گرم از افتیمون وگلنگبین
و بالنگو باید دادن وغذا نخود آب با مشک دانه وگوشت کنجشک وتنقیه دماغ کردن بحب ایاره وحب
قوقایا وایاره لوغادیا وحقنها تیز کردن ودادن تریاق فاروق ومثرودیطوس ومعجون بلادری دادن ودادن قسط

وخالی بودن معده وکم باشد... ونه حادث میشود در چشم تیرگی واگر طولی کشد...

باب سیزدهم در اختلاج اختلاج جستن اندام است وآن حرکتی است
که اندر عضوها افتد بی اراده وتولد این حرکت از ماده غلیظ افتد علامت این ماده که دیر بپاید و زود بگذرد واگر اختلاج اوی
اندیم کند باشد لقوه واگر در همه اعضا افتد موجب فالج باشد علاج غذاهای گرم باید خوردن چون نخود آب با فلفل و دارچینی
وتخم رازیانه وکراویا وآن موضع که ... در شب بسیار باید مالید تا سرخ شود وروغن فرفیون وقسط بمالند هم
باب چهاردهم در رعشه رعشه علتی است که حرکات ارادی با حرکات
غیر ارادی آمیخته شود وحرکت ارادی ناقص شود وچون خواهد که حرکتی باختیار کند حرکتی غیر ارادی از او باز دارد و اندر
دست وسر بیشتر افتد وسبب این ضعف آلت وکه یا سوء المزاج سرد وآن بیشتر کسانی را باشد که بیماری بسیار
کشیده باشند یا جماع بسیار کرده یا شراب بسیار خورده علاج تقویت قوت باید کردن واستفراغ رطوبت بحب صبر و
حب قوقایا وحب شطرج وغذا نخود آب با مشک دانه وماء اللحم از مرغ وکنجشک با فلفل ودارچینی باید دادن وروغن
قسط باید مالیدن نافع باشد باب پانزدهم در فالج بدانکه فالج سستی
پیها وعضلها و نارسیدن و باطل شدن حس وحرکت سبب این علت فرو آمدن رطوبت است از بطون دماغ ودر بخته شدن
به پیها که بهم بدن نخب ضعف قوة وراه گذار قوه محرکه وحساسه فرو بندد ونگذارد که بگذرد علامت سستی یکسویه
بدن و باطل شدن حس وحرکت وسپیدی وخامی قاروره علاج آنست که تا چهار روز یا هفت روز نخب قلت ... کرده
... بعلاج مشغول شود ودر ابتدا معالجه حقنها تیز باید کرد وحب صبر وحب اصطمخیقون وحب منتن وحب شطرج
باید دادن وبجای آب ماء العسل وماء الاصول باید داد وغذا نخود آب با مشک وکنجشک وتیهو وکبوتر بچه وفلفل وکراویا
ودارچینی وزیره باید دادن وروغن قسط وروغن فرفیون وروغن سداب باید مالیدن ومثرودیطوس وتریاق فاروق
باید دادن باب شانزدهم در رمد رمد درد چشم است اگر چشم دردی
سرخ باشد ودو گیاه برخاسته رگ قیفال باید گشودن وحجامت قفا کردن وجلاب عناب ونبات وبنفشه دادن وغذا اسفناج
قشر ومغز بادام واستفراغ دادن ومسهل از سنا مکی وپوست هلیله زرد وبنفشه والوی سیاه وعناب ونبات وبجهتی اگر رمد
... وچشم ... باشد وملکهای چشم تب بر کاکر حیید علاج آن حب بسیار وحب ایاره و... وجلاب ... خوابانیده ونبات
است وغذا زیره با بادام وروغن باب هفدهم در ضعف بصر ودفع
... علاج لطیف گردانیدن غذاست وتنقیه دماغ کردن به بوهای خوش وترک روزه وجماع کردن وسیلیکا ...

من غلبة كان وشعاع مستطيل والتوق يعني سده العصبة الماء الى ...
چیزی بیرون می آید از چشم مانند شعاع طولانی و در میان تحت ... پیش چشم و نزول آب است ...

باب هژدهم در گرانی گوش گرانی گوش یا از ماده غلیظ بلغمی باشد یا بادی غلیظ اگر ماده
غلیظ بلغمی باشد جلاب تخم بادیان و تخم کرفس خاشیده و گلنگبین باید دادن و غذا نخود آب با حسک انه و سفید با دماغ
پی آیارج فیقرا و ایارج لوغاذیا باید کردن و اگر سبب بادی غلیظ باشد غذای لطیف باید دادن چون نخود آب و دراج
و ماءاللحم و روغن بادام تلخ با جندبیدستر و روغن بابونه و سداب در گوش چکانند در گوش ... باشد یا از ورم یا از
بادهای مختلف اگر از خون و ورم باشد **علامت** سرخی لون و حدت که در گوش بود **علاج** فصد قیفال است و اسهال
طبیعت مطبوخ فاکهه و مطبوخ سپید و جلاب عناب و بنفشه و نبات دادن و غذا بنوماش غوره و انار دان و
بنو سرخ دادن و اگر از بادهای مختلف باشد **علامت** طنین و آواز در عین در گوش بود **علاج** تنقیه معده باید کردن
بحب سیاه و حب قی و غرغره کردن و در گوش و در کس و بابونه و شبت تخم در گوش چکانیدن و غذا نخود آب با دارچینی و
فلفل و کرویا دادن **باب نوزدهم در زکام و نزله** ماده زکام و نزله
دماغ است آنچه براه گذار بینی فرود آید و آواز بگرداند آنرا زکام گویند و آنچه بحلق و سینه فرود آید آنرا نزله گویند
ماده زکام و نزله یا گرم باشد یا سرد **علامت** ماده گرم آنست که چشم و روی سرخ باشد و آنچه از بینی فرود آید گرم باشد و
تیره و سنگ و در زد بینی و حلق را بسوزاند و دغدغه دهد **وعلامت** زکام سرد آنست که سر و روی گران باشد و آن
که از بینی فرود آید غلیظ باشد و سفید اما **علاج** اندر زکام گرم فصد قیفال باید کرد و جلاب عناب بنفشه و
سپستان باید داد و شراب بنفشه و شراب خشخاش در آب گرم حل باید کردن و دادن و غذا کشکاب با عناب و شبت
و نیلوفر و سپستان باید دادن **علاج** اندر زکام سرد دادن و نمک و سبوس گندم در صره بند و بآتش گرم
می کنند و بر سر نهند تا حرارت بدماغ برسد و غذا اندک دادن و بر تشنگی صبر کردن و جلاب پرسیاوشان
و بخور ... باید دادن غذا نخود آب با حسک دانه دادن و بینی بر طبخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و مرزنگوش
و شونیز فرو داشتن سود دارد و عود و قسط و کندر و لادن سوختن سود دارد **باب**
بیستم در خون بینی سبب خون آمدن از بینی از بسیاری خون باشد در بدن یا و ... رگی گشوده شود
و خون آمد گیرد یا بحران بیماری حاده باشد اگر سبب بسیاری خون بدن باشد فصد قیفال باید کردن و شراب غوره و شراب
ریباس و جلاب عناب و سکنگبین ساده باید دادن و آب کشنیز تر بر برف سرد کردن و در بینی چکانیدن و گل ارمنی و
نشاسته و آب مورد و عرق گل بر سر طلا کردن و بید و کهربا و گل ارمنی سوده در بینی افشاندن و در آب سرد نشستن و برگ

اذا اعظمت النقطة حدقه الاخرى في الماء ولم يمنع في السدة وذلك
هرگاه تنگ شود و فراخ شود حدقه چشم دیگر در نزول آب و نه فراخ نشود در تحت ... و این فراخ

بید و کاهو و گل خشخاش و صندل سائیده و عرق گل بو بیدن و غذا امرود و اورسک و سماق و انار دان دادن و اگر
سبب رعاف بحران بیماری حاده باشد باز نباید بستن که آنکه قوت تحمل کند صندل و کافور و گل ارمنی و گلاب بر جگر باید
طلا کردن **باب بیست و یکم در ورم زبان** ورم زبان یا از خون باشد
یا از صفرا یا از بلغم و سودا باشد **علامت** اگر از خون باشد سرخ باشد و گرم و با ضربان باشد و لعاب اندک باشد **علاج** آن
فصد قیفال است و طبع نرم داشتن بمطبوخ فاکهه و مضمضه کردن با آب بنو سرخ و آب کشنیز و آب کاسنی و آب کاهو
و کشنیز بعرق گل تر کردن و بر زبان انداختن و جلاب عناب و نبات و آب نار ترش و شیرین با پوست فشرده دادن
و غذا کشکاب و اگر چیزی نتواند خوردن بگلو حقنه کردن **علامت** اگر از صفرا باشد زردی زبان و درد سوزش او و خشکی
و سروری و اشاره بسیار در زبان پیدا شود **علاج** آنچه علاج ورم خونی باشد بی فصد کردن **علامت** اگر بلغمی شد رنگ
ورم سفید باشد و سرد و بزرگ و لعاب بسیار از دهان آید و درد کمتر باشد **علاج** مضمضه کردن با ایاره فیقرا و با عسل
بر کند و عسل خردل ... و حقنه تیز کردن و جلاب تخم کرفس و مویز طایفی دادن و غذا نخود آب و مغز بادام ساده دادن
علامت اگر از سودا باشد سیاهی رنگ زبان و خشکی دهان باشد **علاج** تنقیه بدن باید کرد از سودا بمطبوخ
افتیمون و حب غاریقون و غذا زیربا دادن کروس کبه **باب بیست و دوم**
در ناخوشی بوی دهان سبب ناخوشی بوی دهان از رطوبتی عفن باشد و این رطوبت در بن دندان باشد یا از گوشت
بن دندان یا این عفونت از خلطی باشد که در معده است **علامت** علامه آنکه از بن دندان باشد و گوشت بن دندان آنست
که هر وقت که مسواک کنند یا دهان بشویند یا غرغره کنند و دندان پاک کنند دهان خوش بوی گردد **علاج** رگ قیفال
باید زدن یا چهار رگ و سوسته دهان بسرکه و گلاب شستن و صندل و عاقرقرحا و کرمادح خاییدن و مطبوخ سپید
تنقیه بدن کردن و جلاب سکنجبین ساده و عرق گل دادن و غذا امرود و انار دان بی گوشت دادن و اگر دندان بنا شده
باشد برکنند **علامت** اگر از عفونت خلطی باشد که در معده باشد آنست که بمسواک کردن و دهان شستن زایل نگردد
و در وقت گرسنگی بیشتر باشد و در وقت سیری است تر باشد **علاج** آنست که تخم حرف و تخم ترب و تخم شبت در آب
بجوشانند و قدری نمک و عسل در آن حل کنند و باز خوردد و پر روغن به روغن گنجد کنند و بگلو فرو برد و قی کند و بعد از قی کردن
کلکنگره و گلنگبین باید کرد بجوشند و بدهند و نخود بزه ناشتا خوردن سود دارد و اگر سبب گرمی معده باشد سفرجل و آلو و
آلو سپید بدهند و غذا ... و ... دوسک و ورد و سماق و آب غوره و غیره حوصات باید دادن و ...

یمکن ان یصیب من خفن بالعدح بحسن الله سرور آن لا الحات الملک
انکه بکرد و از حس جری که لیکامد بخوبی و به لیمحال داروهای لطیف کشیده
والله اعلم

باب بیست و سوم در درد دندان

سبب درد دندان از سوء المزاج سرد یا از دردی باشد که در بن
دندان باشد **علامت** اگر از سوء المزاج گرم باشد آنست که چون آب سرد به دندان رسد آسایش یابد و در اکرام باشد و اگر از ورم
گرم باشد گوشت بن دندان سرخ باشد و آماس کرده و لرم بان باشد **علاج** رگ قیفال باید کشودن و حجامت کردن و حجامت
رگ زدن و برگه و عرق گل مضمضه کردن است و جلاب سکنجبین و عناب باید دادن و غذا مزوره از نسک و انار دانه و بنفشه
سرخ باید دادن و مطبوخ هلیله طبع را نرم کردن **علامت** اگر از سوء المزاج سرد باشد آنست که با درد گرانی باشد و از دو گرمی
در دوری نباشد و ورم بن دندان نباشد و هرگاه که آب سرد بدان رسد درد زیادت شود **علاج** آن مضمضه کردن است سرکه
و بوره و عاقرقرحا و آویشن و بن دندان بسوده ارمنی و فلفل و سیطرج هندی باید نشست و مالیدن اربعه دادن اگر کرم
خورده باشد داغ باید کردن صمغ درخت توت بر دندان باید نهادن و سینه و بدن لب ایارج فیقرا کردن و غذا
گوشت آب مرغ دادن

باب بیست و چهارم در خناق

خناق دشواری دم زدن
است بواسطه ورم عضلها و حلق و لوزتین و آماس باطنها و عصبها و سبب آن ورم خون باشد یا صفرا **علامت** خناق خونی
سرخی روی باشد و چون زبان اش گرمی در حلق بیابد و سرخی دهان و گرانی حلق **علامت** صفراوی خشکی دهان و درد
روی و اورم خشکی حلق و تلخی دهان باشد **علاج** هر دو نوع رگ قیفال باید زدن یا بجای آنکه بر عنق حجامت و اگر ضعف
داشته باشد خون بیرون نگیرند تا عطش نکند حجامت ساق باید کردن و حقنها نرم طبیعت نرم باید داشت و سرکه
شراب عناب و شراب آلو باید دادن و در ابتدا غرغره بعناب و بنفشه و آب کشنیز تر و شراب توت و سرکه باید و عود
و چرب مهرهای پشت باید نهادن و مکیدن و بر کندن تا ماده از حلق دور شود و اطراف بدن با آب گرم و سبوس گندم و
خطمی و بنفشه باید مالید و در وقت غرغره بعناب و ربا و ترنجبین و بنفشه و آب کاهو و شراب توت و مویز و جبز
باید کردن و شیره و قوت به و در سکنجبین کند و چون دانه گلنار حق کشد شود آب انار و شیره و سکنجبین ساده و آب
خیار و کدو و شیره تخم کدو و آب مخلوط فواکه باید دادن و غذا کشکاب باید داد

باب بیست و پنجم در ربو

ربو تنگی نفس است در حالت راه رفتن و حرکت کردن سبب امتلاء قصبه شش از رطوبات لزج **علاج** شراب زوفا
و شراب سیاوشان و تخم رازیانه و کلکی باید دادن و قی فرمودن پس از آنکه خردل و عسل خورده باشد یا سکنجبین
عسلی و تربد و غذا نخود آب با مغز بادام باید دادن

باب بیست و ششم در سرفه

سرفه حرکتی است که طبیعت بدان دفع موذی از شش و از اعضا که بدان متصل است میکند

[illegible]

سبب سرفه یا تری باشد یا خشکی اگر تری باشد **علامت** او آنست که سرفه بی نباشد و نفث بسیار باشد **علاج** حب محک
تراشیده و تخم کتان و پرسیاوشان و نبات باید داد غذا نخود آب و نخود و مغز بادام و اگر سبب خشکی بود **علامت**
سرفه بی خوش مدن هوا رحنک بود **علاج** شراب بنفشه و شراب خشخاش باید دادن و جلاب عناب و بنفشه و ترپستان
و لعاب بهدانه و شکر باید دادن و موم روغن از موم صافی و روغن بنفشه و کثیرا بر سینه و حلق باید مالیدن

باب بیست و هفتم ذات الریه

ذات الریه آماس شش است سبب آن ممتلی شدن شش
باشد از بسیاری خون **علامت** آن تب تیز باشد و تنگی نفس چنانکه بند است باشد گلوی او را می فشارند و سرخی روی
علاج رگ باسلیق باید زدن و خون بمقدار قوت بیرون کردن و جلاب عناب و بنفشه و نیلوفر و نبات و ترنجبین
باید دادن و لعاب بهدانه و شکر و روغن بادام لعوق باید ساختن و طبع را نرم داشتن مطبوخی از سنا و تمر
و بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و ترنجبین و شیرخشت و غذا کشکاب یا خشخاش و نیلوفر و عناب و روغن
گل با دام دادن

باب بیست و هشتم در سل

سل ریش شدن شش را گویند اسباب سل نزله
تیز است که از سر بشش فرود آید و شش را ریش کند **علامت** هرگاه که خداوند سرفه و ذات الریه با سرفه خون و
ریم بیرون آورد تب لازم باشد و تن لاغر می شود و رخسار سرخ می شود و در شب و از پس طعام خوردن رخسار
سرخ شود و تب ظاهرتر می شود نشان سل است و سبب تب لازم دایم نزدیکی جایگاه علت است بدل و سبب
سرخ شدن رخسار برآمدن بخارهاست **علاج** اگر در ابتدا علت دریابند و قوت تمام باشد رگ باسلیق باید
کشودن و خون بمقدار قوت بیرون باید کردن و جلاب بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و نبات باید دادن و گاه
گاه شیر دختران و شیر خر باید دادن و کشکاب با سرطان و نیلوفر و خشخاش دهند و اطراف بزغاله و ماهی باید
باید داد و دران کوشید که طبیعت نرم شود و در امساک باید کوشید

باب بیست و نهم در ذات الجنب

ذات الجنب آماسی گرم است دردناک که اندر حجاب دل و غشای که مستبطن اضلاعست پیدا شود **علامت** تنگی نفس
در پهلو چنانکه سوزن بعضوی در برند و تب لازم و نبض منشاری و سرفه خشک اندر اول علت و در وقت برآید برآمدن
خون و گرانی پهلو **علاج** در اول علت رگ باسلیق باید زدن و خون چندان بیرون باید کرد که رنگ بگرداند لکن باید
به دفعه چنانچه قوت ساقط نشود و جلاب بنفشه و عناب و نیلوفر و سپستان و نبات و ترنجبین و شراب بنفشه و شراب
خشخاش باید دادن و لعاب بهدانه با روغن گل بادام لعوق سازند و مطبوخ فاکهه و ترنجبین و شیرخشت حلقه را

... پرورش ... [illegible] ... در کنار گرفتن و
[illegible]

باب [illegible] ... [illegible]

یا از سوء المزاج گرم باشد یا ... [illegible] ... اسباب سوء المزاج گرم اعراض نفسانی است ... غم و اندیشه کار
... باطنی ها و شرابها گرم خوردن ... [illegible] ... گرم باشد و اندیشه کردن و ... افراط کشیدن در
گرمابه گرم بسیار نشستن علامت خفقان ... [illegible] ... وقت ... از هوای خنک باشد علاج
اگر خون غالب باشد رگ باسلیق از جانب چپ باید گشودن و هوای خانه خنک کردن و صندل و گلاب و کافور بر سینه
نهادن و خیار و صندل بوییدن و جلاب نیلوفر و شراب حماض و ... گل ... گاوزبان و ... بید مشک و شراب
سیب و شراب صندل دادن و کشنیز خشک و ورق گل سرخ و طباشیر با شراب ... باید دادن ... سرد و مفرح
معتدل دادن و غذا ... با غوره با مزورها ... و فروج دادن و اگر سوء المزاج سرد باشد لون وی سفید
و رخساره ... باشد و تشنگی نباشد علاج شراب بالنگو و شراب ریحانی و شراب سوسن باید داد و جلاب بالنگو
... و مفرح ... دوالمسک ... و ... پرورده باید دادن و غذا نخوداب ... و کبک بریان ...

باب سی و یکم در غشی غشی باطل شدن ... جمله قوتها ...
... است و اسباب غشی تحلیل شدن روح است بواسطه استفراغها و تحلیل افراط بسبب لذت مفرط
باشد چون لذت جماع و دردها یا افراط خون ... یا امتلا باشد که ... روح کند علامت سردی
اطراف تن باشد و نبض صغیر و ضعیف ... و لون زرد علاج در وقت نوبت گلاب و آب سرد بر روی باید زد
و گلاب و صندل و خیار با ... سرد کرده یا عرق گل و عرق بید مشک باید بوییدن و گلاب سرکرده در
حلق باید چکانید و جلاب شراب سیب و شراب حماض و نیلوفر دادن و اگر بسبب دردها باشد علاج آن دردها
باید کرد و غذا ماءاللحم و مرغ بریان کرده و زرده تخم مرغ نیم برشت باید دادن

باب سی و دوم در آمدن خون از گلو علاج رگ باسلیق باید زدن و قرص کهربا با آب ورق اسپغول
و آب تخم ... باید دادن و گل ارمنی با گلاب و سرکه ممزوج باید دادن و گشنیز و خون سیاوشان و اقاقیا و
روغن گل ... باید کردن و غذا ... آب غوره ... باید دادن والسلام

یا ... [illegible]

باب سی و سوم در ضعف معده ضعف معده یا از سوء المزاج سرد باشد یا از
بسیاری بلغم که در معده گرد آمده باشد علامت اگر از سوء المزاج سرد باشد قی و ... بسیار باشد و دوار و سدر
گاه گاه باشد علاج گوارش زیره و زنجبیل ... و ... و مصطکی ... باید دادن و روغن مصطکی
در معده مالیدن و اطریفل ... انجیره دادن و غذا نخوداب با ... دارچینی دادن علامت اگر از گرد آمدن
بلغم در معده باشد غثیان و قی ... باشد و تشنگی نباشد علاج قی کردن با آب عسل و آب برگ تربزه و خوردن
و جلاب بالنگو و دانه ... و گل انگبین باید دادن و حب شبیار و معجون ... بلغم را بیرون کردن و غذا
نخوداب با گوشت ... دارچینی و کرویا باید داد

باب سی و چهارم در غثیان غثیان شوریدن معده باشد ... از طعام خوردن بود یا پس از طعام خوردن علامت کم خوردن غذا
باشد و شراب به خوردن اگر پیش از طعام خوردن باشد مزاج معده گرم باشد علاج شراب به خوردن و غذا
... دادن و اگر مزاج معده ... باشد علاج قی کردن با آب ورق تربزه و جلاب بالنگو و نبات دادن و شراب
نارو ... دادن و غذا ...

باب سی و پنجم در پیچیدن شکم
سبب آن رطوبتی باشد که حرارت بر تحلیل آن قادر نباشد و از آن ریح و قراقر پدید آید علاج گوارشی زیره و شراب
ریحانی با ... رازیانه باید دادن و گشنیز و ... کرمانی و ... سداب خاییدن و دستار گرم کردن بالشی بر
شکم نهادن و در گرمابه آب گرم بر شکم ریختن و غذا نخوداب با دارچینی

باب سی و ششم در فواق فواق حرکتی طبیعی اندرون معده است و آن حرکت ... [illegible] ... از
... [illegible] ... گرم تر باشد که فم معده را ... ماده ... با
... کند علامت اگر از ... گرم تر باشد سوزش معده باشد از عقب خوردن غذا ... علاج
آب گرم با روغن بادام ... باید ... آب گرم با سکنجبین ساده ... تا قی کند
و آب انار ترش و ... می خاید و سداب ... و غذا ... با روغن گل بادام و شکر ...
و اگر ماده غلیظ باشد ... و در عقب آن تخم شبت و تخم تربزه بجوشانند و قدری نمک در آن حل
کنند و جلاب ... رازیانه ... و غذا نخوداب با گوشت کبک و گنجشک باید دادن والسلم

باب سی و هفتم در هیضه و ... سبب هیضه ناگواریدن طعام است

[illegible]

فاسد شدن غذا در معده هرچه لطیف باشد و تصوّا مانده ترشی براند و هرچه غلیظ باشد باسهال فرود آید علامت
هرگاه که احساس کند که در معده طعام تباه شد فی الحال قی کند تا معده پاک شود و اگر هیضه نبود که نباید کردن لکن باید
حسید که خواب بدید آید که هیضه را علاج بهتر از خواب نیست و شراب غوره و شراب ریباس باید داد و غذا دوغ
سماق و زرشک باید دادن اما اگر اسهال مختلف اللون باشد و بان تحیدن شکم نباشد و صعید العهد باشد
خوردن مسهل باز نباید بستن و اگر ضعف بدید آورد و تحیدن شکم باز باید بستن علاج قرص طباشیر و سفوف انار دانه و رب
باید دادن و غذا دوغ و زره سماق و درج باید خورد و اگر با اسهال خون باشد علاج سفوف ... و طباشیر ... و بارتنگ و سکو و تخم ریحان
و صمغ عربی و تخم سپندان بریان کرده با عرق گل باید دادن و غذا کشکاب کاورس و حوبادام مقشر بریان کرده باید خوردن
و اقاقیا و صندل و گل ارمنی و زیره کرمانی و گلنار با آب مورد سرشته و ناف و شکم بدان طلا کنند اما قرحه تقاضای برخاستن
است هرگاه که برخیزد چیزی اندک پیدا شود غلیظ بعضی با خون و بعضی بی خون علاج چون علاج اسهال باید کردن و دیگر شیاف
استعمال باید کرد و مرهم اوراق کرنب ورزد و تخم مرو و افیون و روغن گل و بادام دیه کرده استنجا باید کردن والله اعلم

باب سی و هشتم در قولنج و قولنج درد معائی است که بعضی آن را علت غلیظ باشد که در روده باشد یا سببی خشکی ثقل باشد که از خوردن غذا با خشک بدید آید و قولنج که سبب آن بادی غلیظ باشد با سستی حرکت
اول روده اعور ممتلی گردد پس استلا برود و قولون باز دهد علامت بدید آمدن قولنج آن باشد که طبیعت محبس شود و شهوت
طعام ضعیف شود و خیر با ترش شود و تیز آوازی کند و شکم می پیچد و درد پشت و ساق بدید آید و آب بسیار خورد علاج
گوارش به نرم و معجون خیارشنبر و گوارش تمر هندی با گلنگبین یا سنا و ... باید داد و طبیعت نرم کردن و اگر طبیعت نرم
شود حقنهای نرم و گرم کردن و شاف سحم حنظل دود ... ارمنی و عرزوت و اشق و صابون و ورق سداب استعمال کردن سود مند
باشد و از آب سرد و میوها اجتناب باید کرد و هر بامداد جلاب گرم از گلشکر و تخم رازیانه دادن و در آب سبکبار با بونه و اکلیل
و تخم شبت و عنب الثعلب و حسک و حطمی و نمک نشاندن و غذا نخود آب با روغن و کبک و گوشت گنجشک دادن والله اعلم

باب سی و نهم در کرمان که در شکم و روده ها بدید آید سبب آن رطوبتی غلیظ
باشد که در سطح روده ها و سپید ها باشد و حرارت ضعیف از استفراغ عاجز و ستاند تحلیل بیرون بردن و از رطوبات فاسده
متعفن شود و از تباهی آن رطوبات کرمان متولد شوند و اسباب سابقه آن طعامها غلیظ است و ناگواریدن آن و ...
خام و شیر و ماست خوردن و بر امتلا جماع کردن و اندر گرمابه رفتن علامت آن درد شکم و تحیدن ناف و آمدن لعاب دهان

باشد خاصه در وقت خواب و اندوه ... دی و بدخویی و زود گرسنه شدن و سستی طبیعت علاج یک هفته هر بامداد صد درم شیر تازه
و ده درم شکر در آن حل کنند و بدهند تا بخورد غذا نخود آب با حسک دانه و آدرش ... تا ... روز هفتم برنگ کابلی مقشر و شیح ترکی
و قسط تلخ و ترمس و تخم ... و سرخس و قنبیل و حب النیل از هر یکی یک درم کوفته و بیخته بر سر شیر تازه باید دادن تا کرمان را بکشد و بیرون
گرداند و اگر طبیعت دیر مجیب شود حقنه آب گرم در روی کنن مرزوج کرده بدهند و آخر روز غذا از کشکاب سود باشد
باید داد و شیاف از زهره گاو و جاوشیر با عسل سرشته استعمال کنند و ضماد از شونیز و تخم حنظل و افسنتین و صبر با زهره
گاو بیامیزند و بر ناف ضماد کنند

باب چهلم در درد جگر اگر درد جگر با سوء مزاج گرمی
و امتلا بدن باشد علاج رگ باسلیق باید زدن و جلاب تخم کاسنی و عنب الثعلب و ... باید دادن و صندل مقاصیری
و کافور و آب گل بر جگر طلا باید کرد و غذا کشکاب با آب غوره یا نان جو و اگر رنگ بدن سفید باشد و سستی بنا باشد علاج ماء
الاصول و سکنجبین بزوری باید دادن و غذا زیرباج با گوشت کبک و گوشت کبوتر صحرایی باید دادن ... باشد اما اند

باب چهل و یکم در سوء القنیه و استسقا سبب سوء القنیه
استیلا سردی مزاج جگر است و سوء القنیه مقدمه استسقا است هرگاه که مزاج جگر از حال طبیعی بگردد و ضعیفی بدید آید و لون
بدن زرد گردد یا سفید و آماس در زیر چشم و دست و پای پیدا شود و آن را سوء القنیه گویند اما استسقا سه نوع است مادی
است و سبب آن ماده سرد است و رطوبت غلیظ که در فرجها اعضا محل شود و آن را سه قسم است استسقاء لحمی و زقی
طبلی سبب استسقاء لحمی سوء المزاج سرد باشد که اندر جگر و اندر رگها و هر تن بسبب ناقص شدن هضم ثالث پیدا شود
علامت استسقاء لحمی اول پای آماس کردن پس شکم و انثیان پس دیگر اندام و هرجا که انگشت بنهند تا زمانی جای انگشت
گران و نشسته باشد و این نوع اسلم انواع استسقا است سبب استسقاء زقی است که آب در روده گان و میان پوست شکم
و میان ترب گرد آید و سبب این است که میان ناف و مقعر جگر راه کاری هست که خون از آن مجری بجگر جنبی در سد و در بیماری
گران مجری مستغنی شده اند آن مجری متلاشی شده و چون جانب محدب جگر بسبب سده یا ورمی بسته شود و آن راه گشاده
بضرورت گشاده شود و بدن بسبب مزاج جگر سرد شود و تولید خون دقیق مائی کند که گویا روده ها در میان آب سباحت و
اشنا می کند و این نوع از استسقا بدترین انواع است علامت این استسقا آن است که ناف بیرون آید و شکم حصه کند و
سرفه خشک بدید آید و ضعف زیاده کند و با آخر اسهال بدید آید و شکم چون مشک آب باشد اما سبب استسقاء طبلی آن است که
بادی غلیظ در آن موضع که آب در استسقاء زقی جمع شده بود جمع شود بالذکی رطوبت و سبب آن باد غلیظ یا سردی جگر باشد

[illegible]

بکرمی جگر علامه این نوع از استسقا آنست که از ناف برون آید و شکم بغایه بزرگ شود و چون دست بر شکم زنند
آواز طبل بر آید علاج نوع اول قی فرمودن سفارتی و داروهای سهل برفوع دادن و از آب و مبردات خوردن پرهیز
فرمودن و دوا کہ ازسده بکشودن و ماء الاصول و سکنجبین بزوری دادن و دماغ را از فضول پاک کردن و اردارو که درین علت
نافع است حب اماره حب الوردی قرص ورد و سنگ زرک و کوجک و در آب دریا و آب شور نشستن لائق باشد و مستسقی را در میان ریگ
گرم کردن یا در آفتاب گرم نشانیدن از اقوی معالجها باشد و جلاب از تخم کاشنی و بوست بیخ کاشنی و پوست کوفس و بادیان
باید دادن و غذا از نوع باح از نخود و گوشت مزباوام و چاشنی سرکه و اندکی زعفران و گلقند باید دادن علاج نوع دوم اول تدبیر
آن باید کردن که آماس و سوء المزاج زایل شود پس تدبیر استفراغ آب کند بطریق اسهال یا بطریق ادرار بول و جلاب از تخم کاسنی
و دو باره تریک و تخم بادیانه و تخم کوفس باید داد و آب کاشنی تر با نبات دهند و عنب الثعلب پنج درم و تخم کاشنی پنج درم و نبات
ده درم بکوشانند و سی درم و هلی آب کاشنی ناشته بگیرند و با کف کر بیامیزند و مومیخیار شنبر بیست درم دران حل کنند و بدهند
تا طبع را لزوم کند و حب ماذریون و حب غاریقون بدو سه کرت بدهند و غذا نخود آب با دارچینی و تخم رازیانه و مویز دهند
علاج نوع سیوم اگر گرمی غالب بود سکنجبین بزوری حکه دادن و جلاب تخم کاشنی و تخم کوفس و معجون ایارج و عرق کاشنی دادن
و ضمادی از صندل و عود و لادن و مشک بر جگر دادن و غذا آش از دو مشک دادن و اگر سردی غالب بود تخم کوفس و تخم بادیانه
و سکنجبین عنصلی و سنبل هندی دادن و ماء الاصول و معجون حب الغار باید دادن و غذا نخود آب با مزباوام و
حکه دانه دادن **باب چهل و دوم در درد سپرز** اگر رنگ بدن سیاه
باشد و بول زرد بود علاج رگ سلیم باید زدن از دست چپ و جلاب دو باره تریک و تخم کاشنی و سکنجبین بزوری باید داد
و اگر رنگ بدن تیره باشد معده ضعیف باشد و هضم نکند باشد علاج ایارج فیقرا باید دادن و دوق سداب و تخم تربزه
با هم که بکوشانند و قدری عسل با هم امیزند بر زرنب کنند و در رگی هر شاندند و مومی برزنی هند و سرکه کر بیاستانی امثال غذا
بوره و دو مشک و زیرباج باید داد **باب چهل و سیم در یرقان** یرقان
تغیر رنگ روی و رنگ سفیدی چشم و رنگ همه پوست تن را گویند یرقان یا زرد باشد یا سیاه و اسباب که مولد یرقان اند بسیاری
تولد صفرا باشد از جگر و سده اندر منفذی که اید صفرا از جگر با اندر منفذ فرو آمدن صفرا جانب امعا از زهره یا از قبل دفع طبیعت
که دفع صفرا بطاهر بدن کند بحرا ن علامه یرقان زرد که بسبب حرارت جگر تولد صفرا باشد تشنگی است و تلخی دهان و زردی
زبان و بول نادی و کفان زرد بود علاج جلاب تخم کاشنی و تمر هندی و آلو سیاه و آلو بخارا کسلی و نبات و ترنجبین باید داد

ومطبوخ سیلدزدا استفراغ صفرا باید کردن و سکنجبین و عرق کاشنی و آب خیار کرده و آب انار ترش شیرین و شیره
تخم بورک باید دادن و قرص طباشیر و قرص کافوری و قرص صندل و قرص زرشک درین و منی سود مندست و بدوغ گاو نشستن
و ماهی کوچک زنده فرو بردن نافع باشد غذا دوغ و زیره و زرشک و تمر هندی باید دادن اگر بدیدآمدن یرقان از دفع طبیعت باشد
در وضعهای حاده چون هشتم روز و نهم بود بد است مگر اگر وطوبات بسیار از بدن بطریق اسهال و ادرار مستفرغ شود و چون
در روز نهم یرقان بدید آید امید خیر باشد یرقان سیاه چشم از سپرز باشد و از جگر نیز باشد و آنچه از سپرز باشد سبب
سده باشد اندر منفذی که میان جگر و سپرز است علاج رگ سلیم باید زدن از دست چپ و مطبوخ افتیمون
استفراغ باید کرد و سکنجبین دادن و غذا زیرباج ساده دادن **باب چهل و چهارم**
در درد گرده درد گرده درد مثانی باشد و بول سرخ باشد علاج رگ باسلیق باید زدن و جلاب
از شیره تخم خیار بالنگ و خربزه و خیار با نبات باید دادن و اگر نشان غلبه خون باشد طبع را بمطبوخ فاکهه و ترنجبین و خیار شنبر
نرم باید داشتن و غذا آش اسفاناخ مزباوام باید دادن و اگر بول خون آید قرص کهربا و گل ارمنی و بارتنگ و سنگ
گرده و قرص کلنار و خون سیاوشان و کندر باید داد و غذا آرد و برنج با مزباوام و دوغ باید دادن و اگر در بول ریگ
باشد معجون حجر الیهود و معجون عقرب و جلاب تخم بادیانه و شیره تخم تربزه با نبات باید دادن غذا نخود آب و اگر سلس البول باشد
اطریفل کوچک و بزرگ و شاه بلوط و سکر و قرص کندر باید دادن و غذا برنج بریان کرده **باب چهل و پنجم**
در درد بچهای مثانه شتر ودمی که در مثانه بدید آید و دم گرم باشد علامه این در دست باشد و گرمی بول و تب و
محق و سیاهی زبان و دندان کردن و ماساسخ نا د علاج اگر باسلیق باید و در آب نشستن که دران بنفشه و خطمی و دو باره تریک
باید کردن و ضمادی از آرد باقلا و آرد جو و بنفشه و خطمی و دو باره تریک باید نهادن و جلاب کرم از بنفشه و دو باره تریک
با نبات باید دادن و طبع را بمطبوخ فاکهه نرم باید داشتن و غذا اروز و بزماس مزباوام باید دادن **حصاة مثانه**
علامه این سوزش بول باشد و خارش و بی خوابی باشد و لاغری بدن علاج شراب خشخاش و شراب بنفشه و لعاب بهدانه
دانه باید دادن و غذا بنومباش با اسفناج و با یخه و کدو آب و برنج فربه باید داد و ریگ و سنگ که در گرده و مثانه
تولد کند این علت بیشتر باشد کودکان او مردم فربه را و سبب ریگ و سنگ رطوبت غلیظ لزج است که از غذاهای غلیظ تولد
کند علامه هر گاه که بول غلیظ و رقیق و صافی شود و بول سیاه که بی درد و سادی آید نشانها مرفشان تولد سنگ است علاج
و ضعها دکردن اول قی و ادرار بول و اسهال جلاب تخم کرفس و تخم کوفس و ماء الاصول و سکنجبین بزوری باید دادن

وطبیخ داتوره سعت و معجون حیا و جبر نرم باید داشتن و در آب ابی نشاندن و حسک و بابونه و اکلیل الملک
و شبت و ورق کرنب و ورق خطمی و پرسیاوشان و در زیر کوش اندازان اب می‌سوزند و معجون حجر الیهود با آب برک [illegible]
دشتی می‌دهند و غذا نخوداب با کم کوز و کم دازیانه باید داد **باب** —— **حکم** [illegible]
در ضعف منی ضعیفی در جماعت نقصان یا از ضعف شهوت باشد یا از سستی و استرخای آلت منی یا از
ضعف بدن یا از اندکی غذا خوردن **علامت** آن لاغری بدن باشد و زردی رنگ هم [illegible] **علاج** تقویت بدن باید کردن
به تدبیر [illegible] و اگر از اندک غذا خوردن بود غذا زیاده باید دادن و خواب فرمودن و همه به لهو و شادی مشغول بودن و مدتی
ترک مجامعت کردن و اگر سبب اندکی منی باشد **علاج** از غذا رطب دادن چون حلوا و برنجین و معجون اللبوب و هریسه از گوشت بره
و بط و بریان و زنجبیل پرورده و شقاقل پرورده طایفی و پسته و مویز بادام کردن و غذایی که از جهت [illegible] باشد خوردن
غذایی باید که در وی سه معنی بود یکی آنکه غذای بسیار دهد دوم آنکه بادانگیز و نفاخ بود سیوم آنکه میل بگرمی داشته باشد و آنکه
در وی این هر سه معنی حاصلست نخود و لوبیا و گزر و شلغم است و مانند آن و اگر سبب سستی و انتشار آلت منی باشد **علاج** آن
رقت و سکی منی باشد **علاج** اطریفل بزرگ و کوچک باید داد و غذا کباب بریان کرده **باب چهل و [illegible] در**
وجع مقعد چون درد و حرارتی در مقعد پدید آید سبب آن ورمی گرم باشد که در مقعد حادث شود **علاج**
رگ باسلیق باید کردن و در آب سنگ و شبت و خطمی و پوست خشخاش و چوب گزنه و ورق لوبیا نشانند و روغن
روغن و روغن گل با دام ضماد باید کردن و جلاب عناب و نبات باید دادن و غذا [illegible] و اسفاناخ باید دادن **اما اگر**
دانه چند باشد که از فساد غذا حادث شود هم در اندرون شرج بلند و هم در بیرون اگر از آن خون روان باشد **علاج** آن قرص کهربا با قرص
گلنار با شراب مورد شربت به باید داد و اگر خون روان نباشد **علاج** آن حب مقل و اطریفل مقل است غذا نخوداب باید کرد
باب —— چهل و ششم در وجع و بهادی خصیه آماس خصیه را آب کشنیز در هاون سر[illegible]
باید سودن چندانکه قدری از آب بر آن سوده شود بعد از آن طلا باید کردن و سنگ اسیا و سه گرفن با هم سودن به آب کشنیز تر
و گلاب طلا باید کردن و طبیخ داتوره و بنفشه نرم داشتن و غذا زرده [illegible] غوره با مویز بادام دادن **خارش قضیب و خصیه**
سبب آن ماده تیز باشد که در آنجا منصب شود **علاج** اگر سستی باید زدن و مطبوخ هلیله زرد باید دادن و طلاها تیز [illegible]
کردن و صندل سرخ و [illegible] و عرق گل طلا باید کردن و علتی که از آن ریچه گویند بر روی ران باید افکندن **فتق**
و قیله فرو آمدن بعضی از رودها و یا [illegible] است جهت سبب انساع مجادی **علاج** آنست که دانها بر هم فشارند تا

جای

جای خود درود و بر فاده به بندد و از پای دو دو افتادن و مجامعت کردن و طعامها نفاخ خوردن پرهیز کند و کوارش به و معجون حب
الغار باید دادن و ضمادهای قابض بر وی بندد چون اقاقیا و صبر و پوست انار و مازوی سبز و برگ مورد و گلنار و جوز سرو و
ابهل و ابریشم ماهی و صاحب [illegible] که از آن باد و کنری گویند معجون کندر و سنبل باید دادن و غذا نخوداب با مرغ و کلک و کنجشک باید داد
باب —— چهل و نهم در احتباس خون حیض اگر سبب گرمی و تیزی خون بود رگ باسلیق
و طبخ [illegible] اسطمحیقون نرم باید داد و تخم [illegible] و آب ورق اسفیوس با گل ارمنی و گلنار دادن و قرص کهربا و گل ارمنی و قرص طباشیر
بت و قرص با شراب امرود و شراب به دادن غذا از [illegible] و ابغوره و عدس باید داد **بسته شدن خون حیض**
سبب وی تر تن آن سده است و اسباب سده فربهی با فراط یا لاغری با فراط از بهر آنکه فربهی با فراط سبب بسته شدن رگها
و منفذها گردد و لاغری با فراط سبب خشکی منفذها و باریکی آن باشد **علاج** اگر از فربهی باشد رگ صافن و مابض باید کشودن
بوساق حجامت کردن و جلاب و پرسیاوشان و [illegible] باید دادن و تخم ترکوش بالعسل جوشانیدن و دادن ادرار حیض کند
غذا نخوداب با داروچینی دهند و اگر که سبب لاغری با فراط بود ترطیب بدن باید کردن و سکنجبین ساده باید داد
و در غذاها که زود هضم شود باید افزود و گرمابه معتدل باید رفتن و روغن بنفشه در بدن مالیدن **باب** ——
پنجاهم در نقرس و حذبه که آن را [illegible] گویند درد مفاصل و عرق النسا و درد که آن را [illegible] گویند آنچه در پیوندهای
انگشتان پای پدید آید آن را نقرس گویند و آنچه در مهره ران پدید آید آن را درک گویند و آنچه در پس ران و پهلو آید آن را عرق النسا
گویند و آنچه در مهره پشت بود پدید آید آن را حذبه گویند و آنچه در دستها و پدید آید آن را درد مفاصل گویند **علاج** اگر این رنجها
از مادهٔ خون بود اول استفراغ خون باید کرد از جانب مخالف و پس از دو روز تا سه روز حجامت فرمودن و اگر آب [illegible]
و از میوه‌ها خوردن و جماع کردن پرهیز فرماید و مطبوخ هلیله و مطبوخ سورنجان و معجون سورنجان و حب مقل و حب سورنجان
استفراغ باید فرمود و غذا نخوداب ساده باید دادن و اگر ماده بلغمی باشد جلاب تخم دازیانه و گلنگبین باید دادن
و هر روز قی باید فرمودن به آب شبت و تخم ترب و علاج به معجون و حب اسطمحیقون و حب صبر [illegible] استفراغ باید کرد
و غذا نخوداب با کرنک و مرغ دادن و روغن قسط مالیدن و روغن [illegible] و روغن شبت و بابونه مالیدن و حقنه‌های تیز باید کرد
باب —— پنجاه و یکم در دوالی و داء الفیل دوالی علتی است که رگها غلیظ شود
چون گره بر یکدیگر پیچیده شود و این علت [illegible] و پیکان و آنها که در عشق سلاطین دائم بر پای می‌ایستند حادث شود
و داء الفیل آنست که ساق پای و قدم همچون ساق و قدم پیل شود غلیظ و سطبر و ماده این علت خون سوداوی [illegible] باشد

علاج اول رگ باسلیق باید زد و قی فرمودن و اسهال دادن و از بران تا قدمها بر بیماری محکم بستن و مطبوخ افتیمون تنقیه
باید کردن و حب سورنجان و مطبوخ سورنجان دادن پیاپی و از پس بستن خاک چوب دار چینی و حبه تربد
بزوری حلبه با روغن ... طلا باید کردن و غذا زیرباج و نخوداب و حریره گندم باید ... گوشت و اگر

باب پنجاه و دوم در بیماریها ظاهر چون شقاق و ... سبب حفر ...

ماده تر باشد در ظاهر بدن علاج رگ باسلیق و نهرالبدن باید گشود و تنقیه بدن مطبوخ هلیله سیاه و زرد و مطبوخ
افتیمون باید کرد و بر جانب حجامت کردن و جلاب عناب و نبات و ترنجبین باید داد و روغن بنفشه در ...
و موم روغن ... بادام و موم صافی بجایگاه ... مالیدن و غذا نخوداب و سبوس آب با روغن ... دادن
گر و خارش سبب آن ماده غلیظ عفن باشد که در رگها جمع شود و طبیعت از باطن بر پوست دفع کند علاج
رگ باسلیق باید گشودن و استفراغ مطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله زرد و مطبوخ شاهتره باید کردن و سکنجبین
ساده و آب شاهتره باید دادن و جلاب بنفشه و عناب و آلوی سیاه و خرمای هندی و نبات و ترنجبین ...
داد و غذا زرده بیرشت ماش و آلوی کیلی و تمر هندی باید دادن و آب پنیر و سکنجبین سودمند باشد و ...
کبریت زرد و صبر سقوطری و سیماب مقتول ... در روغن ... در حمام طلا بدن ...
دارچینی و طعام شور و شیرین و گوشت خوردن پرهیز کند

باب پنجاه و سیوم در بهق و ...

علاج بهق ... کردن و استفراغ بلغم کردن بحب اسطمخودوس و حب ایارج و مطبوخ تربد و جلاب ...
و ترنجبین باید دادن و غذا نخوداب و ... با گوشت ... کبک باید دادن و ... مندی و ...
سفید ... **علاج** جذام رگ نهرالبدن و
باسلیق باید زدن و مطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون و معجون ... و حب افتیمون و مطبوخ شاهتره استفراغ سودا باید
کردن ... و تریاق ... در شراب ... باید خورانیدن و طلا باید کردن و روغن بنفشه و ...
کردن ... و غذا نخوداب

باب پنجاه و چهارم در شری و حصف

علاج شری جلاب آلوی سیاه و آلوی کیلی و تمر هندی و ورق گل باید دادن و مطبوخ هلیله زرد استفراغ
باید کردن و سبب حصف شدت عرق باشد و ناشستن بدن و ترک حمام کردن یا در هوای گرم ... کردن **علاج**
استفراغ صفرا کردن بمطبوخ فاکهه و ورق گل و تمر هندی و سکنجبین ساده و در جایگاه ...

و آب خنک خوردن غذا مزوره از ... و کدو دادن و آب انار ترش شیرین ... و تخم خرفه با گلاب طلا باید
باید کردن ... **باب پنجاه و پنجم در حصبه و آبله و کوک** **علاج** حصبه و آبله و شقرک
گلاب باید کرد و عناب و نبات و ... داشتن و ... داشتن که نرم شود و غذا ... جو و عناب ...
دادن و شقرک در جامه و خوابگاه پاشیدن **علاج** کوک مطبوخ افتیمون و ایارج ... دادن و ...
طلا کوک باید کردن والله اعلم

باب پنجاه و ششم در دمامیل

هرگاه که ورم
در حوالی اعضا رئیسه باشد در ابتدا رادعات استعمال باید کردن و در وقت ... رادع با محلل باید ...
اختلاط بر محلل فقط اقتصار باید کردن ورم از خون باشد یا از صفرا یا از سودا یا از بلغم اگر ورم خونی باشد **علامت** ان ...
و ضربان و گرمی جایگاه ورم و سرخی رنگ ورم باشد **علامت** صفراوی ... و زیادتی گرمی جای ورم باشد
علاج این هر دو نوع رگ باسلیق باید گشودن و حجامت کردن و جلاب عناب و خرمای هندی و ترنجبین باید داد و مطبوخ
... شیرخشت ... داشتن و طلاهای سرد خنک بر نهادن و غذا ... دادن **علاج** ورم سودایی
صلابت ورم باشد و سیاهی لون آن و سردی جای ورم **علاج** اسهال سودا باید کردن مطبوخ افتیمون و
حب افتیمون و مرهم ... بر نهادن و اگر بلغمی بود **علامت** ان نرمی ورم باشد و چون انگشت بروی ...
نهند جای انگشت زمانی بماند و لون سفید بود **علاج** جلاب ... تراشیده ... با گلشکر باید دادن و غذا
نخوداب و اسهال بلغم باید کردن بحب اسطمخودوس و حب ایارج و اگر سبب ... باشد اول
فصد باید کردن و صندل سرخ و زعفران ... با آب کشنیز تر سوده طلا باید کردن والله اعلم

باب پنجاه و هفتم در سرطان و خنازیر

سرطان ورمی است سخت و ...
بسیار باشد و سبب آن ماده سودایی باشد ... در اعضاء ... و زنان را در پستان و در رحم بسیار افتد
و ... در حوالی حلق و ... **علاج** تدبیر صواب آنست که ... پدید آمده باشد ...
زیادت شود رگ اکحل باید گشودن و استفراغ سودا ... باید کردن بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون و آنچه در علاج
جذام و مالیخولیا گفتیم ... معالجه باید کردن ... سودمند است اما سبب ...
خنازیر سودا ... باشد و ... سخت و ... **علاج** استفراغ بلغم باید کردن بقی و مسهل حب
اسطمخودوس و حب ایارج و مطبوخ تربد باید دادن و جلاب ... و ... با گلشکر باید دادن و غذا

با دارچینی و مرهم دیاخلیون و مرهم رسل نهادن **باب پنجاه و ششم در تبها**

اجناس عالیه تبها سات حمی یوم و حمی دق و حمی عفن هر تب که زمان او کوتاه باشد از آن حمی یوم گویند سبب حمی یوم
در فصل تابستان در آفتاب نشستن و نزدیک آتش بسیار نشستن و غذای گرم خوردن و ریاضت بسیار و بی‌هنگام کشیدن و در جماع
الحاح کردن و بی‌خواب بودن و غم و اندیشه کردن و خشم گرفتن **علاج** شربتها باید دادن چون سکنجبین و خرما هندی
و برف آب و سبوس با شکر شنید و غذا الکشاب باید دادن و مزوره ماش و تمر هندی با زغاله دادن چون تب
زایل شود در گرمابه رفتن **دق** تب دق از تبها در از عفن پدید آید و مبدأ او دق حرارت دل است گاه باشد که
حرارت جگر و معده بدق اداکند و آن حرارت در اعضاء اصلی درآید و افنا و رطوبت که در اعضاست میکند **علامت**
تب دق نبض صلب و دقیق باشد و ضعیف متواتر و مدقوق از حرارت تب آگاه نباشد و سنی بارنگ شود و چشمها در گو
افتد و هر گاه که مدقوق غذا خورد حرارت تب پس از یک ساعت ظاهر شود **علاج** الکشاب با سرطان و نیلوفر باید
دادن و هوا در خانه خنک باید داشتن و هر روز یکبار به معتدل الهوا و در آب فاتر نشاندن و روغن بنفشه و روغن کدو
در بدن مالیدن و شیر ماده [illegible] باشد باید دادن و آب خیار کدو و شراب خشخاش اول این بود و گاه گاو
انار شیرین و سیب شیرین و شراب صندل و قرص کافوری و قرص صندل سودمند بود و مزوره ماش با کدو و بزغاله دادن نافع
بود و طبع را نباید گذاشت که نرم شود **تب عفن** یا از عفونت خون و صفرا باشد یا از عفونت سودا و بلغم اگر از
عفونت خون باشد از آن مطبقه گویند و پیوسته بدن گرم باشد تا آنگاه که منقضی شود **علامت** امتلا در چشم سرخ باشد
و طعم دهان شیرین **علاج** فصد باید کردن و طبع را بمطبوخ فاکهه و هلیله زرد نرم داشتن و جلاب آلوی سیاه و عناب
و خرما هندی و نبات باید دادن و پس از استفراغ آب خیار کدو و تره تخم خورک و سکنجبین باید دادن و هر خلطی که در
عروق متعفن شود و از آن تب دایره حادث شود اگر در اندرون عروق متعفن شود از آن محرقه گویند **علامت** است که در او
این تب لازم بود و اندرون گرم‌تر از بیرون بود و بدین سبب تشنگی بغایت غالب باشد و رنگ زبان زرد باشد یا سیاه و باشد این
تب را [illegible] محرقه و مطبقه است که محرقه نوبت [illegible] استداد کند و مطبقه [illegible] باشد **علاج** تخم کاسنی سفید
و آلوی سیاه و تمر هندی و آب نار ترش و شیرین و نبات و ترنجبین باید دادن و استفراغ صفرا بمطبوخ فواکه که در آن
[illegible] سبز و شیرخشت و برگ گل و هلیله زرد باشد باید کرد و بعد از استفراغ تمام آب خیار کدو و آب تخم خرفه
سکنجبین و قرص طباشیر نرم و آب [illegible] باید دادن و غذا الکشاب با تخم کاسنی و نیلوفر و عناب و خشخاش هند

و هوا در خانه و جایگاه خنک باید داشت و برگ بید و کدو و خشخاش در جامه خواب بیمار باید افکند و گرد و اگر صفرا
بیرون رگها متعفن شود از آن غب گویند و غب دو گونه است غب خالصه و غیر خالصه طول مدت غب خالصه ساعت
باشد تا دوازده ساعت و طول مدت غیر خالصه از دوازده ساعت بگذرد این تب یک روز آید و دیگر روز نیاید و اگر تدبیرها
صواب کنند عدد نوبتهای این تب از هفت نوبت در نگذرد **علامت** این نبض سریع و مختلف باشد و قاروره رقیق و ناری
و زعفرانی بود و در ابتدای تب نافض و لرزانیدن تمام باشد و در حالت لرزانیدن تشنگی تمام باشد و زود باز گرم
این هر دو نوع **علاج** این هر دو نوع استفراغ ماده بود و از آن غیر خالصه و شطر الغب یکی است جلاب تخم کاسنی
دوست [illegible] کاسنی و خرما هندی و آلوی سیاه و آلوی کیلی و برگ گل سرخ و نیلوفر و نبات و ترنجبین باید دادن
و غذا الکشاب باید دادن و طبع را بمطبوخ فاکهه و مطبوخ هلیله زرد نرم باید داشت و استفراغ صفرا کردن
شطر الغب از جمله تبهاست که از ترکیب بلغم و صفرا تولد کند **علاج** این تب بسیار آن باشد که در یک نوبت
دو بار یا سه بار سرما آغاز کند جلاب تخم کاسنی و [illegible] و تخم کشوث با نبات و ترنجبین باید داد و آب گرم و
سکنجبین دادن و قی فرمودن و استفراغ صفرا و بلغم بمطبوخ هلیله [illegible] و قرص [illegible] و مطبوخ
هلیله که در آن تربد و تخم رازیانه باشد کردن و غذا الکشاب با نخود و تخم رازیانه باید داد تب بلغمی سبب آن
عفونت بلغم **علامت** نبض صغیر و ضعیف باشد و قاروره در ابتدا سفید و تیره و باز نارنجی شود و سرما و دل کوبی
باشد و غثیان و قی بسیار باشد **علاج** قی باید فرمود بسکنجبین عسلی و آب گرم و جلاب گلشکر و سکنجبین باید داد
و غذا الکشاب با نخود و تخم رازیانه باید داد و استفراغ بلغم باید کرد بمطبوخ تربد و قرص [illegible] معجون [illegible] ٥
تب ربع از عفونت سودا باشد و این تب دو روز نیاید و یک روز آید اگر در اندرون عروق
متعفن شود دایم باشد و به نوبت ربع استداد کند **علامت** این قاروره [illegible] در ابتدای تب و در [illegible]
و سکسکه باشد و بسیار [illegible] و مدت در یک [illegible] چهار ساعت باشد و نبض صلب و بطی باشد **علاج**
واجب چنان بود که در این تب حفظ قوت کند که از امراض مزمنه است [illegible] هر روز نوبت
از غذا او اب [illegible] منع کند و قی فرماید و جلاب سکنجبین و گلشکر باید دادن و غذا نخود آب با روغن و تا
نضج [illegible] تمام شود مسهل نباید داد و چون نضج پیدا شود استفراغ سودا باید کرد بمطبوخ افتیمون و
افتیمون و معجون نجاح و در معالجه تب خمس و سدس و سبع همین باشد والله اعلم

باب پنجاه و نهم در معالجه زهرها و گزیدن جانوران

در ماندن حرارت سوگران خناق پدید آورد و اطراف بدن سرد کند و تاریکی چشم آورد علاج اول قی باید فرمودن و حقنه کردن و هر زمان شیر گاو با افسنتین و فلفل باید دادن دوغ [illegible] کند و زبان سیاه کند و اندام سست کند علاج روغن گاو و شیر باید دادن تا قی کند و غذا چرب باید دادن افیون [illegible] کند و لرزاند و فواق و تنگی نفس آورد علاج قی باید فرمودن و روغن گاو و آب نیم گرم و بوره و نمک طعام شیر و مغز جوز نافع است و تریاق مترودیطوس باید دادن و چند بر سر او پاشیدن و نگذارند که بخواب رود [illegible] [illegible] تولد کند و اگر کسی او را [illegible] بدهند هلاک شود و اگر از آن خلاص یابد دیوانه شود [illegible] لوزه در بدن پدید آورد و فراخ گرم کند و خناق آورد و سوزش در اندرون پدید آورد و درد و ریش کند علاج آن آب گرم و روغن گل و بادام دهند تا قی کند و [illegible] نرم و روغن گل و بادام با شکر دهند و نمک تا و لعاب [illegible] و [illegible] گزیدن جانور اگر [illegible] باشد [illegible] آن عضو را باید برید که خلاص در آنست و اگر نتوان بریدن محجمه بر نهند و آن عضو را بمکند و دفت و فرفیون و جاوشیر و [illegible] و پیاز بر موضع گزندگی نهند تا زهر کشد و مرغ خانگی را [illegible] بر آن موضع نهند [illegible] که فایده [illegible] سرکه و نمک و زهره گاو و زهره بز و خاکستر چوب انجیر [illegible] بر آن موضع نهند و روغن گاو در بدن بسیار نهند و در آب [illegible] شیر نشانند و نگذارند که بخسبد [illegible] و تریاق بزرگ یک مثقال با شراب کهنه بدهند و اندر گرمابه می برند تا عرق کند [illegible] سود دارد علاج گزیدن کژدم اول زهر او بیرون باید کشیدن [illegible] کردن و [illegible] گرم و شیر و عاقرقرحا کوفته بر آن موضع نهند و تریاق اربعه و مترودیطوس [illegible] بغایت سودمند است گزیدن سگ دیوانه واجب است او را نباید گذاشتن و محجمه بر باید نهادن و مکیدن و مدت چهل روز [illegible] باید داشتن تا زهر او تمام [illegible] طبع [illegible] باید داشت و تریاق اربعه و تریاق فاروق باید داشت و جگر همان سگ دیوانه که گزیده باشد دادن سود دارد و دوای الذراریح بغایت سودمند و اگر خواهند که بدانند که سگ دیوانه است یا نه قدری خمیر بر آن موضع که سگ گزیده باشد بمالند اگر دیگر سگان خورند سگ دیوانه [illegible] باشد و اگر خورد خروس دهند [illegible] سگ دیوانه باشد گزیدن عنکبوت بادها در شکم تولد کند و اطراف سرد شود و [illegible] گزیدن

در این باب نافع باشد و [illegible] و عرق [illegible] سودمند است و شونیز و سعد و برگ سداب [illegible] در شراب [illegible] سود دارد گزیدن هزارپا چهل و چهار پای دارد از هر سو بیست و دو اگر [illegible] او سوزش پدید آید [illegible] و سرکه طلا کردن نافع باشد اگر هزارپا [illegible] در گوش کسی رود کله گوسفند [illegible] گرم بیاورند و سوراخ گوش [illegible] بر گوش نهند از گوش بیرون می آید و در کله می رود داروی که بوجود طلا کنند جانوران زهردار نگزند موسیر و گوشت [illegible] روغن [illegible] طلا کنند حب البلسان [illegible] روغن [illegible] طلا کنند جانوران زهردار دور گردند زنبور اگر [illegible] گزیدن [illegible] باید مکیدن و موضع گزیدن را گل و سرکه [illegible] طلا باید کردن و ورق [illegible] ضماد باید کردن [illegible] برف [illegible] موضع باید ریختن [illegible] باید دادن [illegible] کشنیز خشک [illegible] گزیدن [illegible] نوشادر اندر آب گرم حل کنند و در خانه بنهند مار بگریزد گزیدن کژدم [illegible] سوراخ کژدم دود کنند کژدم بگریزد [illegible] در سوراخ کژدم نهند بگریزد [illegible] سگ [illegible] موش را بکشد مغناطیس در سوراخ موش نهند بگریزد [illegible] گاو [illegible] بگریزند [illegible] اگر دود کنند [illegible] بگریزند زنبور [illegible] اگر برگ [illegible] بگریزند پشه از دود برگ [illegible] و دود شونیز و تراشه چوب صنوبر از دود [illegible] بگریزد حنظل اندر آب کنند و آن آب اندر خانه بر اندازند کیک بگریزد [illegible] خانه را از حشرات پاک کند [illegible] بگریزد تمام شد مقالت دوم در علم عمل طب بعون الله تعالی والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

مقالت سوم در ذکر ادویه مفرده و این مقالت بر ترتیب حروف هجی یاد کرده شد **باب الالف**

انگور گرم و تر است غذا بسیار دهد و او دفع کند کرده و مثانه را سود دارد و ادرار بول کند پوست انگور گرم و خشک
و دانه او سرد و خشک است **انجیر** گرم و تر است بهترین انواع انجیر سفید است انجیر خشک گرم است و لطیف بدرجه اول
کرده و مثانه را سود دارد و بر بول نگاه داشتن قوة دهد و سرفه دیرینه و درد پشت را سود دارد و خونی که از انجیر متولد
سود بد باشد و بدین سبب شپش اندر پوست پدید آورد و اگر با مغز بادام خورند خونی نیک از او متولد شود **آلو** سرد
و تر است اندر درجه دوم آنچه نیک پخته باشد اسهال صفرا کند و گرمی دل را بنشاند و معده را زیان دارد **امرود** مزاج
او سرد و خشک است بخار را از دماغ باز دارد و تشنگی بنشاند و معده گرم را سود دارد و درد شکم آورد و بسیار خوردن
او مفاصل پدید آورد **آبی** سرد و خشک است بدرجه اول دل و معده را قوت دهد و قی و دق باز دارد و بسیار خوردن
آن درد مفاصل پدید آورد و شراب او مخمور را سود دهد و پیش از طعام خوردن طبع را ببندد و از پس طعام خوردن
طبع را بگشاید بقوه دفع و عصر **انار شیرین** مزاج او سرد و تر است و ترش او سرد و خشک است بدرجه دوم صاحب تب را
سود دارد انار ترش با پوست بفشارند و نبات و ترنجبین در آب حل کنند و باز خورند اسهال صفرا کند و خفقان را
سود دارد و حرارت معده را بنشاند ترش او معده و سعال را سود دارد و ترشی زیان دارد **اترج** حامض
و ترش اترج مزاج او سرد و خشک است دل را قوه دهد و خفقان گرم را ساکن کند و قی صفرا باز دارد پوست او گرم
و خشک است گوشت او گرم و تر و تخم او گرم و خشک است پازهر همه زهرهاست **انگبین** گرم و خشک است معده را و احشا
را از فضول پاک کند و سرد مزاج را بجای سود مند باشد **آبنوس** در دوم ناشناسا ما روکردم را زهرست و گرم که آنرا
گوشت ... کند نکشد برو با طلا کنند زایل کند **ابکامه** گرم و خشک است عرق النسا را سود دارد و طلها غلیظ
را برد آید و کردن نیک ... را نافع بود **ابازون** سرین ابهاست سعال را سود مندست **آب سرد** سرین وی
آن باشد که سرین ولدیده مهم را وی کرداند و اندکی از آن تسکین تشنگی کند و صحت نگاه دارد و حرارت دل و معده
را بنشاند و تنها ... را سود مندست و زکام و سعال و دندان و حلق و دماغ را زیان دارد **آب گرم**
سعال و حلق را سود دارد طبع را نرم کند و هضم را فاسد گرداند و رنگ روی را زرد کند و سر را درد آورد و حون

منی **باب الباء** باقلا سرد و تر است خارش در بدن پدید آورد و نفاخ
است و دیر گوارد و خوابها شوریده نماید صاحب صرع را زیان دارد پوست او را بر جایی که موی سترده

باشند و چند بار طلا کنند موی بر آمدن باز دارد و چون ضماد کنند بآرد باقلا پشت زنان طفلان چند نوبت
موی بر آمدن باز دارد **بادنگان** گرم و خشک است اگر او را نیک تباه کند و سودا انگیزد و کلف آورد **بسوج** سرد و خشک است
چون راست نشاند و غذا اندک دهد و آب او خناق را سود مندست **بومادیس** سرد و تر است گرم مزاج را سود
مندست غذا اندک دهد و کلف آورد **پیاز** گرم و تر است باه را قوت دهد و رنگ روی سرخ کند و مضرت
ابهای مخالف باز دارد و شهوة طعام بیفزاید و بسیار خوردن درد سر آورد و دوار و عقل کند **بلوط** سرد و خشک است
بول باز دارد و غذا داده شده است آدمی را نافع نیست آن غذای حرکت **بادام** گرم و تر است باه را بیفزاید و معده
را تباه کند و اشتها و غذا ببرد **بهمن** گرم و تر است ذات الجنب را سود دارد و قوه باه را بیفزاید و معده را تباه
کند و اشتها و غذا ببرد و روغن بادام تلخ گوی در گوش چکانیدن طنین و گرانی گوش را نافع بود **بنفشه**
سرد و خشک است در نازکی روی بیفزاید و بدن را فربه کند و خوابهای خوش آورد **سیر** گرم و خشک است بلغم را براند
سرد و خشک است تسکین درد دماغ را زیان دارد و درد سر آورد و دیر گوارد و شیرین را فربه کند **پوست** سرد و خشک است
پوست گوسفند تازه که او را هر روز باشند سود دارد که در پوشند و اماسی تن را زایل کند **بط**
گوشت او گرم و تر است صاحب مزاج سرد را سود دارد **بیضه** بط و مرغ الی درد رحم و شقاق را سود دارد
خوردن آن او آواز را صافی کند و رنگ را سرخ گرداند **برف** سرها و صاحبان مزاج سرد را زیان دارد و صاحب
مزاج گرم را و صاحب خفقان را سود دارد بعد از طعام اندکی خوردن یاری دهد بر اشتها باشد **سفت** سرد و تر است
و درد سر را بنشاند و طبیعت را نرم گرداند و خواب آورد **بالنکو** گرم و خشک است بدرجه دوم علتهای بلغمی
را سود دارد و سده دماغ را بگشاید و بدی دهن خوش گرداند و دل را قوت دهد و خفقان را سود مند بود
و بر هضم یاری دهد **بزرک** گرم و تر است و او حکمی معتدلست طبع او و لعاب او آماس احشا و ریش
کرده و مثانه را سود دارد و سرفه بلغمی را نیز سود دارد خاصه بریان کرده و دیر گوارد **بادروج** گرم و خشک
بدرجه اول کند دمها را زایل کند و چون او چشم تاریک کند عصاره او در چشم کشیدن چشم قوت دهد و چون
خون از گلو باز دارد و سیر زیاده کند و ادرار بول کند و معده را زیان دارد **بشکو** معتدلست در تری و خشکی
گرمی بنشاند درستی زبان و رود کان را سود دارد بریان کرده طبیعت را سود دارد و ببندد **بندق** مزاج
او گرم و تر است در باه بیفزاید اگر کسی برگ فندق با خود دارد عقرب وی را نگزد و بگریزد **بلغ** سرد و خشک است

عمل را فایده کند خناق و ورم زبان و دو ابکی بدید آورد [illegible] گرم و خشک چون منی را بدان بشویند
بوی ناخوش منی را سود دارد بول ادمی با حلکتی [illegible] و بر موضعی که خون اید طلا کنند باد
آبستن بول کودک نارسیده بر کوند [illegible] دیوانه نطول کنند سود دارد بول
سگ بر کوک طلا کنند زایل کنند بلادر گرم و خشک در درجه چهارم فالج و لقوه
پا را و فراموشی را سود دارد باب التا تخم کوفس گرم
خشک بول و حیض را ادرار کند و درد جگر و گرده بکشاید تخم رازیانه گرم و خشک بول براند
بادهای که در شکم باشد بکشد تخم گندنا گرم و خشک گرم باشد بچه مرده از رحم فرود
آورد و مثانه را از سنگ پاک کند تخم شلجم گرم و تر است باه را بیفزاید تخم پیاز گرم و خشک
و او بلغم و مفاصل را سود دارد تخم خربزه گرم و خشک درد مفاصل را سود دارد و زهرهای گرم
را سود مند است در گرم دیدن را سود دارد و اسهال صفراوی را باز دارد تخم کاسنی معتدلست
در گرمی و سردی حکمت [illegible] تخم خیار گرم و تر است گرمی صفرا بنشاند سول
سرد و تر است بول براند گرم و خشک معده را قوت دهد ترنجبین معتدلست
در گرمی شکم را براند و نرم دارد و سرفه را سود دارد و صفرا را براند و تشنگی بنشاند تربد گرم
خشک بلغم را براند مفاصل بلغمی را براند توت شیرین گرم و تر است ترش سرد و تر است
و صفرا از معده بکشد و بول براند خناق و درد گلو را سود دارد و خوردن و غرغره کردن [illegible]
باب الثا ثافسیا سداب صحرایی است گرم و خشک در درجه
سوم داء الثعلب و استسقا و نقرس و درد مفاصل را سود دارد ثفل روغن زعفران گرم و خشک
ریش دبر سر را سود دارد باب الجیم جوز هندی گرم است
در درجه اول صلاح او آنست که از پرده پوست پاک کنند و دیر گوارد و باه را قوت دهد و حب النوع
[illegible] هو زکومست در درجه سوم و خشک در درجه دوم زبان را گران کند و دیر گوارد و درشتی
[illegible] در زنان بد بیاید و جون بعسل پرورده معده را سود دارد [illegible] گرم و خشک
را سود دارد جو سرد و خشک غذا او کمتر از غذا گندمست باب الحا

حنا گرم و خشک

حنا گرم و خشک سوختگی آتش و ورمهای گرم را سود دارد حرشف کنگرست اندر گرمی معتدلست و در ...
اندر درجه دوم ادرار بول کند و عرق را خوش بوی کند حمص نخود سپید گرم و تر است صاحب استسقا و
مفاصل و درد پشت را طبع را شود دارد و باه را بیفزاید حرمل که بپارسی اوزرسنه خوانند گرم و خشک
درد مفاصل را سود دارد و باه را بیفزاید و بول و حیض را براند حبیبا گوشت او زهر قاطعست حلو اعل
بلغم را لطیف کند حلوای شکر گرم و تر است حلوای دوشاب باد و سا... او دیر هضم شود و غذا بسیار
دهد حلوای با شسته سده بدید آورد باب الخا خربزه سکو سپید گرم و تر است
در درجه دوم ادرار بول کند کلف اورد و بهق را زایل کند سنگ گرده و مثانه پاک کند حیض آورد
و او را در میان دو طعام بد هوزد و چون در معده فاسد شود زهرست مصلح ان سکنجبین ساده است خیار
کدو سرد و تر است در درجه دوم تنها صفراوی و دموی را سود دارد و تشنگی بنشاند گرمی را
سود دارد و بول براند [illegible] سرد و تر است گرمی معده بنشاند خیار بادرنگ سرد و تر است
اندنها صفراوی را سود دارد خیار چنبر در گرمی و تری معتدلست شکم را نرم دارد درد گلو را سود دارد
آب کشیز و شراب توت غرغره کند خناق را سود دارد خشخاش سرد و تر است در طبع ان شمسی در درد
مفاصل سود دارد با سرکه و روغن زیت طلا کنند گزیدن زنبور را سود دارد و لعاب ان بکریند و بر سر طلا کنند
موی دراز کند حطمی سرد و تر است خردل گرم و خشک خشکبیجین در گرمیهای پارسی
باشد از عسل گرم و تر است خایه مرغ خانگی غذا بسیار دهد و سپیده او سرد است خایه مرغ الی
... و سرخ معتدلست باب الدال دراج گوشت وی
در دماغ بیفزاید و فهم را زیاده کند و منی بسیار تولد کند دار فلفل گرم و خشک در درجه سوم بلغم را
بزداید و معده را قوت دهد و باه و باد... کند و گزیدن جانوران سود دارد دوشاب گرم و تر است طبع را نرم
دارد دبق اوددی درخت بلوط و سیب وارد و باشد بلغم را سود دارد و عرق النسا را زایل کند درد
چون با کل ادمی طلا کنند سود دارد دماغ سرد و تر است دماغ شتر خشک کرده با سرکه بخورند صرع را
سود دارد دوغ گاو و گوسفند غذا اندک دهد و ... معده گرم را سود دارد و اسهال صفراوی بیند د
باب الذال دراج حیوانی معروفست با سرکه بر قوبا طلا کنند باب الرا ...

مصلات
بهترین آن سیراوست سرد و خشک معده را قوه دهد و اسهال صفراوی باز دارد رجی
کرم و خشک در درجه دوم معده را سود مند ست منی را کم کند طبع را نرم دارد رخال اشتها با ز دهد
باب الراء رستم سماب است سرد و تر است در درجه دوم بحار را و فالج و رعشه آورد رساد کرم
نشاط آورد زوفا کرم و خشک سرفه را سود دارد زنجبیل زنجیل کرم و خشک بول بجاند زردالو سرد و تر است
دوم در درالوی حنک در آید چون شکوفه کند زیتون ... اشتها ... زیره کرم و معتدل است ... بواسیر کرد و نشاط
آورد ... کرم و خشک در دوم ... را سود دارد ... کرم و خشک ... طعام زایل کند مفاصل را سود دارد
زعوان کرم و خشک نشاط اکبر دو رنک ادی نیکو کند باب السین سنا کرم و خشک
بدرجه اول صفرا و بلغم را سود دارد سنبل سنبل کرم و خشک دماغ را قوت دهد موی ابرو برویاند سوس بیخ او
معتدلست او را در اصلاح کند مثانه را نافع بود سداب کرم و خشک فالج و عرق النسا را سود دارد سلیخه کرم
حشما در ار حیض کند سعد سعد کرم و خشک بعینه دهان را خوش کند سرکه سرد و خشک سپستان دل معده
داو دهد سماق سرد و خشک در درجه سیوم سپستان کرم و تر است نرم کند سقنقور ماهی است بری
باه برانکیزاند سرطان سرطان سرد و تر است ... نافع بود سرخس کرم ... سنک ساطی کرم و خشک خون ...
سود اینددت ... در مفاصل و تشنج را سود دارد سک ... طلا ... سکیاج
کرده را پاک کند سریح سرد و خشک است در مرهمها بکار آید باب الشین شکر کرم و تر است
در درجه اول سینه را و حلق را نرم کند شکرعر کرم و تر است شوکوشنه کرم و تر است سرفه را سود دارد شاه تره سیرست
شحم کرم و تر است شدانه سرد و خشک ... سویر کرم و نرم است و لیباری ... از او چابک را
سود دارد شراب سیرات کرم و تر است غذا نیکو دهد شیرخشت سرفه و سل را سود مند است شراب
علطرانست شیرشتر ... غذا اکبر دهد شیرخانان شیر زنان در چشم دوید سود دارد شمع کرم و خشک
ماهر سرد و خشک خارش بدن سود دارد شطرج کرم و خشک بدرجه دوم بهق را سود دارد شحم
کرم و خشک شیرخشت در کرمی معتدلست طبع را نرم داره شعالو سرد و تر است در درجه دوم اشتها
آورد باب الصاد صبر کرم و خشک است دردها ... بلغم را سود دارد صحنا ماهیابه در دحا صلوات را سود دارد ...
صمغ عربی کرم و تر است صمغ سماق درد دندان را سود داره صندل سرخ سرد از صندل سپید ست

باب الضاد ضب سوسمار است خون او کلف را سود دارد صدع نوع است کرد دن
بجا برد او را سود دارد باب الطا طباشیر سرد و خشک ... ضمان کرم را سود دارد طالک
سرد و خشک طرخون کرم و خشک معده را قوت دهد طلیح اول بار درخت خرماست طلف
سرنجه کو سعندست سوختهان دار الثعلب را سود دارد باب الظا عاقرقرحا بیخ طرخون
کوهی است عرق النسا را سود دارد عناب بهترین عناب کوه کاهست معتدلست عنبر کرم است
در درجه دوم دماغ را قوت دهد عقرب سرد و خشک است در کوش را ... بار و غن ... در کوش ...
باب العین غاریقون کرم و خشک غالیه نوعی از طیب است ترکیبی از مشک
و کافور و قند باب الفا فانید کرم و تر است فوفل همچون صندلست ... فهت
نافع کرم و خشک معده را سود دارد فلوسا عود الصلیب است ... فرنجمشک کرم
و خشک فطراسالیون تخم کرفس کوهی است فقاع معده کرم را سود دارد و تشنکی بنشاند فلفل
کرم و خشک ... تحلیل کند فلنجمشک درخت حصص است ... صفراوی را سود دارد طلا کردن
باب القاف قرنفل کرم و خشک بوی دهان را خوش کند قاقله خرد و بزرک است
درو حصی بت وردمانا کرم و خشک بدرجه سیوم فالج و صرع را سود دارد قسطرن کرم و خشک است
قسط کرم و خشک بدرجه سیوم عرق النسا و سستی پیها را سود دارد قباوی بز عشت است کبر ا را بان
انرا بر کویند باب الکاف کندم کرم و تر است کتم کرم و تر است در منی بیفزاید کتان
سرد و خشک کنکر در کرمی معتدلست کهربا سرد و خشک کمون زیره کرمانی را کو سه باد ها بشکند
کاو زبان کرم و خشک کبر کرم و خشک سده را بکشاید کوشتها جمله کرم و تر است بهترین کوشت
بره است کوشت میش کوهی آن کمترست کوشت مرغ او فضول آن کمترست کوشت اسب کرم است خداوند
تب و ریاضت را سود دارد باب اللام لازورد کرم و خشک درد کرده را سود دارد
لبلاب عصاره او سینه و شش را سود دارد لادن کرم و تر است ... در درجه دوم ... دارد
دارد لسان العصافیر کرم و تر است ... سود دارد لحبت ... لیمو سرد و خشک
باب الميم ماميشا سرد و خشک در درجه اول دردها کرم را سود دارد مومیای کرم است

دردکوش گرم وخشک صداع را نافع باذروبه گرم وخشک جگر را مفرحست سکطرامشیع انگاشت
گرم وخشک مورخ گرم وخشک سودا والتعب طلا کنند سوی بر آورد مسک گرم وخشک در درجه دوم
مصل سرد وترست صفرا نشکند مصطکی گرم وخشک در درجه دوم چاشنی ابن ملحم والم کند ورماه است
ماهی یبور گرم وخشک زداید اشتهای واران نیور گرم وترست در درجه اول دریا بسر اید والله اعلم
باب لیمون نارنج پوست او گرم وخشک در درجه دوم نانخواه
گرم وخشک در درجه سوم سودا را نافعست کاسنه سرد وخشک در درجه اول جیق ایلیا نعناع گرم وخشکست
معده را درد گرداند نوشادر گرم وخشک عناق ناسورا دارد نانخواه قابضست طبع را
ببندد وعیان سکر گرم وترست بول براند وحیض نمک گرم وخشکست در درجه دوم زداینده
باب ... ورق انگور در درجه گرم را سوده دارد ... وندانرا ورق ...
قابضست درگرمی سردی حاکمان را ورق کنجد سرد وترست موی را دراز کند ورق سنبالو
بزبان کودکان طلا کنند گرم است ورق حنظل گرم وخشک صرع را سود دارد بر ناف ورق بید سرد است
باب الهاء هرارحشان گرم وخشک در درجه دوم هلیون گرم وترست
سده را بکشاید وطعم لطف کند هشت دهان موی سند پست گرم وخشک در درجه دوم
بکم ... قرص او ... دافع باشد هلیله زرد پرورده صفرا براند ومفاصل را سود دارد
دماغ را قوت دهد ومعده مسهل سودا هیل بوا گرم وخشک در درجه دوم لطیف کننده است
باب الیاء یاسمین گرم وخشک لطیف کننده یاقوت رمانی خداوند ...
را سود دارد وقوت دل دهد ومفرح او را مرقات یشب سنگ کرده را برود ... وانهار ... مفرح
الصنم سرد وخشکست وباه برانگیزاند وسبات آورد تمام شد مقاله سیوم در ذکر ادویه
مفرد بعون الله تعالی وحسن توفیقه
بسم الله الرحمن الرحیم
مقاله چهارم در ذکر ادویه مرکبات هست ودو باست علی تفاصیلها باب اول
در معجونات وصاحیبن مفرح یاقوتی خفقان ووسواس را سود مندست دل را قوت دهد

دواست

رحان چهار درم یاقوت رمانی دو درم ورق طلا یک مثقال سنگ لاجورد یک مثقال ابریشم ... درم عنبر یک مثقال مسک یک مثقال

کهربا — طباشیر سپید — صندل مقاصری — صندل سرخ — ورق نقره — زرشک — گل سرخ — گل مختوم
کشنیز — دانه گل — سادج هندی — زرنباد — درونج رومی — عود هندی — قرنفل — کافور
بالنگو — بهمن سپید — بهمن سرخ — دوقو — تخم بالنگو — تخم کاسنی — کافور — عنبر اشهب
مسک — ابریشم خام — بزر ابلیح — هلیله کابلی — آب گل — ... — شراب سیب — آب انار
شراب ... گوفته وبیخته باهم درآمیزند ودر ظرف کاشی چینی دور در اندرون جو نهند بعد از ان استعمال
ونمایند شربتی یک مثقال یا دو مثقال مفرح معتدل دوا ونا سفته کهربا صندل سرخ
صندل سپید — کاوزبان — زرشک — تخم کاسنی — درونج رومی — سادج هندی — ابریشم — ورق گل سرخ
زرنباد — طباشیر — شاه تکی — تخم خرفه — تخم بالنگو — زعفران — کافور — عنبر اشهب
مسک — عود خام — کشنیز — ... سپید — ... — گل ارمنی چهار درم جمله نکو بکوبند
وبه هر یکی شراب سیب بسرشند شربتی یک مثقال مفرح بارد ورق گل سرخ یک درم
طباشیر سپید یک درم کشنیز بریان کرده نیم درم صندل مقاصری نیم درم تخم کاهو دو درم تخم خیار دو درم
تخم خیار بالنگ دو درم مغز دانه کدو دو درم بهمن سپید یک درم کاوزبان یک درم زرشک ... دانه سه درم مروارید
ناسفته دانگی کهربا دانگی ... دانگی کوفته وبیخته با شکر ... بسرشند وبگلاب از نبات وعرق گل یا بید مشک با ذوق
اوند بسرشند شربتی یک مثقال مفرح دهقان در ایام برد کاوزبان شش درم درونج عقربی
درم زرنباد سه درم کوفته وبیخته با جلاب از شراب بالنگو بسرشند شربتی نکو مفرح دهقان گرم
پیه کهربا لولو کاوزبان گل ارمنی از هر یک دو درم مسک یک درم شکر سپید ده درم کوفته وبیخته با گلاب بسرشند
وشربتی یک درم ماده الحیوة فلفل دار فلفل دار چینی زنجبیل املج شیطرج هندی ... حب بادنجان مغز
حلغوزه جوز هندی حب الصنوبر از هر یک ده درم ... بادیه ... درم ... کوفته وبیخته
... کرفته بسرشند وعسل سه وزن ادویه باشد معجون اللبوب مغز بادام مغز حلغوزه ... دانه
صنوبر مغز پسته مغز فندق مغز جوز هندی مغز دانه فلفل حب ... سپید تودری سرخ تودری سپید کنجد سپید پوست
کنده تخم جرجیر تخم گزر تخم سلجم تخم ... تخم اسپست بهمن سرخ بهمن سپید زنجبیل دار فلفل ... بکوفته

اطریفل بزرگ وارحین سفاقل جولنجان تخم سپندان از هر یکی پنج درم کوفته با عسل کف گرفته کرده سرون ادویه باشد برسند

در باه بفزاید و با پیری را نافع بود و معده را گرم کند و لون روی نیکو کند هلیله کابلی هلیله سیاه برابر بیرون آرد هلیله و املج بلیلج

از هر یکی سه درم زنجبیل پودینه ان نسپاسه شطرج هندی سفاقل کوهی زرد لسان العصافیر حب فلفل تخم توت هندی بهمن

سرخ بهمن سفید از هر یکی یک درم کوفته و بیخته باعسل کف کرده بسرشند و چهل روز در جو نگاه دارند **اطریفل کوچک**

رطوبه از معده برآید و سستی معده را سود دارد و ذهن را صافی کند و رنگ روی نیکو کند هلیله سیاه هلیله کابلی زرد

هلیله آمله درین یکدیگر کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و چهل روز در جو نگاه دارند **اطریفل کشنیزی**

هلیله کابلی هلیله زرد هلیله سیاه آمله علی السویه کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال هر شب استعمال کنند

معجون نجاح صداعها عطساها خون تخم لرح و سودا بر اندازد صاحب مالیخولیا را سود دارد هلیله سیاه

هلیله آمله دانه بیرون کرده از هر یکی ده درم سناء مکی افتیمون اسطوخودوس تربد سفید از هر یکی پنج درم کوفته و بیخته

با عسل کف کرده بسرشند شربتی پنج مثقال **معجون خیار چنبر** قولنج بگشاید و درد معده و شکم را سود مند است و صداعها

عابیط بلغمی براند تربد حمل درم سنبل پنج درم نمک هندی رب السوس از هر یکی هفت درم تخم رازیانه افتیمون مصطکی از

هر یکی پنج درم عسل چهار و چنبر صد درم فانید صد درم روغن بادام هفت درم عسل و فانید را باهم یکدارند و خیار چنبر

و روغن در آن حل کنند و ادویه کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی پنج مثقال **معجون حجر الیهود** سنگ گرده

و مثانه را از سنگ پاک کند تخم خیار بالنگ تخم کدو تخم خربزه کاکنج از هر یکی پنج درم حجر الیهود سی درم با عسل کف کرده بسرشند

دوای دبعه کردن کردم و مار را نافع است و درد شکم و جگر و سپرز و صرع و خفقان و معده را سود دارد حنطیانا

رومی حب الغار زراوند طویل و صافی این ادویه کوفته و بیخته علی السویه با عسل کف کرده بسرشند شربتی یکمثقال **دوا المسک**

شیرین ضعف دل و معده و خفقان و ورمها سوداوی سود دارد و بادی که زمان العشق را پیدا شود سود دهد

زرنباد درونج عقربی از هر یکی یک درم لولو ناسفته کهربا بسد ابریشم خام مقرض ناسوخته از هر یکی سه درم و بهمن

سرخ بهمن سفید ساذج هندی سنبل الطیب قاقله قرنفل جندبیدستر اشنه از هر یکی چهار درم زنجبیل دارفلفل از

هر یکی نیم درم مشک خالص نیم درم کوفته و بیخته بعسل شهد که آب بدو نرسیده باشد بسرشند **دوا المسک**

تلخ خفقان و ورم حلق و رطوبه معده را سود دارد سنبل الطیب مشک و صافی ساذج هندی از هر یکی دو درم

زعفران ناکوا تخم کرفس از هر یکی چهار درم جندبیدستر یکدرم و نیم کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند سوزن ادویه

سودا

نوش دارو

نوش دارو از جمله معجونها بود که شاید پیش از طعام و پس از طعام خوردن غذا را هضم کند جگر را قوت

دهد بوی دهان خوش کند و رنگ روی صافی کند و آن چنان است که پنج درم سعد پنج درم قرنفل مصطکی سنبل اسارون از هر یکی سه درم

قرفه ادب زعفران فیاسه قاقله بیل جوز بوا از هر یکی ده درم این همه کوفته و بیخته و نیک وطل شراب آمله در چهار من تخم

آب برسند تا با ذهن آید و بدست مالند صافی کنند و یکمن شکر با عسل کف کرده بران نهند و بقوام آورند و داروها را

برشند شربتی یکمثقال **فلونیا رومی** سکبینه و جاع قولنج فلفل سفید بزرالبنج از هر یکی هشت مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون

سنبل عاقرقرحا از هر یکی پنج مثقال کوفته و بیخته بعسل کف کرده بسرشند شربتی نخود بآب گرم کرده بیاشامند **معجون**

که جوزهرها را سود دارد گل مختوم حب الغار از هر یکی ده درم کوفته و بیخته بروغن گاو و عسل کف کرده بسرشند پیش

از طعام و بعد از طعام شاید

باب دوم در گوارشها گوارش به

قولنج را بگشاید و اعضاء معده را از رطوبات فضلی پاک کند به از دانه و پوست پاک کنند و یکمن عسل کرفته یکمن زنجبیل دارفلفل

از هر یکی چهار درم دارچینی دو درم قاقله زعفران از هر یکی سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم تربد سفید مجوف

بیست درم به را در شیره مویز و عسل بپزند تا مضمحل شود و بیرون آورد و عسل بر آتش نهند و کف بگیرند و نرم نرم بکوب

وداروها کوفته و بیخته بران افشانند و بکفچه حرکت می دهند تا قوی شود و سنگ هاون بروغن چرب کنند و اندازند سنگ را

پنج مثقال و هر بار در روز تا پنج سخت در ظرف آبگینه نگاه دارند **گوارش تمری** قولنج باد سنگی بول را بگشاید

وصلابها عسط از امعا بیرون آورد نوره ارمنی زیره کرمانی زنجبیل فطراسالیون فلفل سفید از هر یکی ده درم سقمونیا پنج درم

خرما هندو بی دانه مغز بادام شیرین پوست کنده برگ سداب خشک از هر یکی ده درم خرما بکشبا بود در سرکه خیسانند

وداروها کوفته و بیخته با خرما در عسل کف کرده بسرشند عسل دو منها دادیه **گوارش زیره** معده سرد را گرم کند و فضل

را سود مند بود و اروغ ترش را زایل کند و اشتها طعام آورد زیره کرمانی در سرکه خیسانند یکشبانه روز خشک کنند و برمان

کنند تا جای کم ورق سداب خشک فلفل زنجبیل از هر یکی دو درم و نیم بوره ارمنی دو درم جمله کوفته و بیخته بعسل کف کرده

بسرشند و عسل باید که سه وزن ادویه باشد **گوارش عنبر** خفقان و سوء الهضم باد سردی معده و درد دم را سود

دارد و پیران را نافع بود قاقله بزرگ و کوچک کبابه دارچینی از هر یکی چهار درم زنجبیل دارفلفل از هر یکی هشت مثقال

اشنه دو درم قرنفل یک درم قرنفل زعفران از هر یکی ده درم جوزبوا پنج درم سنبل الطیب مصطکی عنبر از هر یکی دو درم مشک

بوزیدان افیون از هر یکی یک درم در شربت خوشبو کنند و عنبر در روغن بلسان بگدازند و داروها کوفته و بیخته در عسل کف کرده بسرشند

عسل کرده ان ادویه

گوارش نانخواه حبس شکم و ضعف معده را سود دارد و بادها بشکند نانخواه تخم کرفس شونیز از هر یکی ده درم زنجبیل
نخل دو درم و نیم کوفته و بخته بعسل کف کرفته بسرشند گوارش مسک معده سرد را سود دهد و درد معده و خفقان دل
را سود دارد مشک نیم درم دارچینی جوزبوا قاقله کوچک قرنفل خولنجان دارفلفل عود هندی از هر یکی ده درم زعفران دو درم
شکر سفید نیم رطل داروها کوفته و بخته با عسل کف کرفته بسرشند گوارش عود معده سرد را قوت دهد طعام را هضم کند و نسف
بلغم سنبل هندی سنبل رومی تخم کرفس اسارون مصطکی از هر یکی یک درم عود سه درم قرنفل بسباسه دو درم
و نیم جوزبوا یک درم و نیم مشک دو درم هلیله کابلی دو درم ... سه درم ورق گل سرخ سه درم قصب الذریره دو درم
کوفته و بخته بسرشند با میبه گوارش مصطکی شکر سفید یک من عرق گل چهار یکی در رطلی آب بجوشانند و باز قوام آورند و
مصطکی سی درم کوفته و بخته بران افشانند و ... تا منعقد شود و سنگ رخام چرب کنند و بر انجا برند والله اعلم

باب ... سیم اندر قرصها قرص ... بزرگ صاحب استسقا را سود دهد
و سده جگر بکشاید ورق گل سرخ چهار درم ... فواشیر ... دانه دو درم سنبل هندی ...
... طباشیر سفید از هر یکی یک درم عصاره غافت ریوند چینی لک مغسول از هر یکی نیم درم کوفته و بخته ... دار
جلاب ... بسرشند و قرص سازند قرص ... کوچک اماس جگر را سود دارد ... دانه پانزده
تخم کاشنی تخم خیار ... تخم ... از هر یکی سه درم ریوند چینی سنبل هندی از هر یکی یک درم ورق گل سرخ ... درم کوفته
و بخته بلعاب بسرشند و برقرص سازند قرص طباشیر ... تنها صفراوی را سود دارد و حرارت معده و جگر
را بنشاند و طبع نرم دارد و صفرا از ... براند طباشیر سفید دو درم ترنجبین دو درم و نیم مغز خیار ... تخم کدو تخم خیار بالنگ
از هر یکی یک درم و نیم نشاسته نیم درم کثیرا صمغ عربی ... سفید از هر یکی نیم درم کوفته و بخته بلعاب ... بسرشند و قرص
سازند قرص طباشیر ... صمغ عربی تخم خاص بریان کرده نشاسته از هر یکی یک درم ورق گل سرخ سه درم طباشیر
سماق ... دانه از هر یکی یک درم و نیم گل ارمنی دو درم کوفته و بخته با آب فراخ بسرشند و قرص سازند ...
قرص ... دماغ را از اخلاط بلغمی و صفراوی پاک کند و حدت صفراوی از مفاصل براند ... در ...
بادام دو درم تربد سفید مجوف یک درم و نیم ... سوس ... لیله زرد ... درم افتیمون ... برمان
کرده ... سیب ... بسرشند قرص سازند قرص ... سده ... ببرد
تخم ... کاشنی تخم ... تخم کدو از هر یکی ... کوفته و بخته ... سکنجبین بسرشند و قرص سازند قرص ...

همه یکدیگر می‌مانند در صورت و طبیعت و آمیختن و امتزاج ایشان انواع کاینات گوناگون بدید آید و آن
آتش و هوا و آب و خاکست و هر چهار در صدد یکدیگر اند و اماکن و جایگاه هر یکی از آن مختلف اند آتش جسمی
لطیف بسیط است و موضع طبیعی او بالای عناصر است بدین سبب او را خفیف مطلق خوانند و طبع او
گرم و خشک است و منفعت او در کاینات آنست که همه چیزها بدو پخته شود و هوا جسمی بسیط موضع
او بالای دیگر هاست زیر آتش و بدین سبب او را خفیف بالاضافه گویند و طبع او گرم و تر است و منفعت
او در کاینات آنست که تخلخل و ... و سبکی پدید آورد و آب جسمیست بسیط و جایگاه طبیعی او آنست
که گرد همه روی زمین در آمده باشد و زیر هوا باشد و بدین سبب او را ثقیل بالاضافه گویند و طبع او
سرد و تر است و منفعت او در کاینات آنست که دیگر ارکان بسبب امتزاج او نقشها و شکلها شوند
و خاک جسمیست بسیط و جایگاه طبیعی او در زیر دیگر عناصر است بدین سبب او را ثقیل مطلق گویند و منفعت او در
کاینات استمساک و حفظ اشکال و هیاتست دویم مزاجست و آن کیفیتی است که از تفاعل کیفیات متضاده
که در عناصر مصغر الاجزا موجودست حادث شود و پدید آید که هر رکنی از ارکان بصورت اثر کننده آید
و بماده اثر پذیرنده و هرگاه که آن چهار صورت با یکدیگر بکوشند و قوت هر یکی از آن شکسته شود و صورت
طبیعی از میانه پدید آید آنرا مزاج گویند و آن نه است چهار مفرد و چهار مرکب مفرد گرمی سردی تری خشکی
مرکب گرمی و خشکی گرمی و تری سردی و خشکی سردی و تری و یکی دیگر معتدل سیوم اخلاطست اخلاط
رطوبت که اندر تن مردم روانست و مرضع طبیعی اخلاط رگهاست و اعضاء میان تهی چون جگر و معده
و سپرز و زهره و تولد اخلاط از غذاست و بعضی خلطها نیک باشد و آنرا طبیعی گویند و آنست که بدل ما یتحلل
بدن می‌شود و بعضی بد باشد و آنرا غیر طبیعی ... آنست که از بدن بیرون کنند و اخلاط چهار است خون
و بلغم و صفرا و سودا فصل ... اخلاط خونست و تولد آن در جگر باشد و طبع خون گرم و تر است و آن دو
گونه است طبیعی و غیر طبیعی خون طبیعی رنگ آن سرخ باشد و بوی او خوش باشد و طعم او شیرین و قوام او معتدل
و غیر طبیعی دو نوع باشد یکی آنکه مزاج او گرم تر یا سردتر گردد از آنکه در بایست است و یکی دیگر آنکه صفرا یا سودا
یا بلغم با او آمیخته شود بلغم هم دوگونه است طبیعی و غیر طبیعی طبیعی آنست که او را استعداد آن باشد که پخته
شود و خون گردد در وقتی دیگر از اوقات از جهت آنکه او خونیست تمام نا پخته و طعم او شیرین است بقیاس با صفرا
و خون سرد باشد و قیاس با بدن سخت سرد نباشد و غیر طبیعی و آن ... چهار است شور و شیرین و ... سرد و گرم

وشود گرم تر است و در حامی و ترش و این هر دو سرد است و زجاجی سرد تر است وصفرا و این نیز
دو نوعست طبیعی و غیر طبیعی طبیعی صفرا طبیعی کف خونست و لون او سرخ است و طعم او تلخ و تر است
و طبع او گرم و خشک و تولد او اندر جگر است و غیر طبیعی چهار گونه است صفراء ماحی و او آنست که با رطوبتی
رقیق سبک با آن آمیخته باشد و صفراء کراثی که برنگ گندنا ماند و تولد این صفرا در معده باشد و صفراء زنگاری و آن
در غایت گرمی باشد و این صنف از صفراء طبیعی بر هر دوات السموم ماند و صفراء بیضی مانند زرده تخم مرغ
و رطوبت غلیظ باشد وسودا و این نیز دو نوعست طبیعی و غیر طبیعی طبیعی درد و ثفل خون طبیعی است و بدین
سبب غلیظ تر از خونست و طبع او سرد و خشک و طعم او ترش است و غیر طبیعی و این نیز چهار گونه است که از احتراق
و سوختگی اخلاط چهارگانه حاصل شود و این را مره سودا خوانند و این حدتی و جوشیدنی باشد و چون بر زمین
افتد مگس نزدیک آن نرود و کهنه اندر هلاک کند است چهارم اعضاست و آن دو قسم است قسمی
اعضاء رئیسه گویند و قسمی دیگر خادمه رئیسه گویند اما آن قسم که او را رئیسه گویند چهار عضوست دماغ
و دل و جگر و انثیان اما دماغ عضویست مرکب از ماده لین و لزج و از رگهای باریک اما ورده و شراین
در وی پراکنده و از دو غشا که در وی پوشیده شده است و آن غشا که مماس جوهر دماغ است لطیف تر و نرم
تر است و آن غشا که مماس قحف است سخت تر و غلیظ تر است و مزاج دماغ سرد و تر است اما منفعت سردی مزاج
دماغ آنست که از ادراک محسوسات و از قوة تفکر وند گرم نشود و حرارة روح حیوانی و حرارة غریزی که
پیوسته از دل بدوی رسد او را معتدل دارد و منفعت تری او آنست که از محسوسات و مدرکات زود در یابد و از
بسیاری حرکات خشک نشود و نیز منبت اعصاب لینه باشد و دل مرکب است از گوشت و عروق و رگهای
شریان که از وی رسته است و رگها جوف که از دل جگر بدو اندر آمده است و دل صنوبری شکلست و معدن
روح حیوانی و حرارة غریزیست و مزاج او گرم و خشکست جگر عضویست همچون خون افسرده و در جگر تجویفی نیست
که کیلوس در آنجا جمع شود اما جگر مصاصه کیلوس از معده بخود کشد بواسطه عروق ماساریقا و اندر رگهای
باریک که با گوشت آمیخته است پراکنده شود تا چنان باشد که همگی کیلوس را با همگی اجزاء جگر ملاقات افتد و مزاج
او گرم و تر است و انثیان عضوی گوشتی است مانند گوشت غدد و سفید همچون گوشت پستان چنانچه خون در
پستان سفید گردد و گوشت شود خون در این عضو سفید گردد و منی شود و مزاج او گرم و تر است و قسم دوم که خادم شیر
رئیسه اند همچون اعصاب و بیهاکه خادم دماغ اند و شراین و رگها جهند که خادم جگرند و اوعیه منی و آلت

تناسل که خادم انثیان اند پنجم قوتهاست و آن سه قسم است طبیعی و حیوانی و نفسانی اما قوة
طبیعی در جگرست و آن دو نوعست خادمه و مخدومه خادمه دو جنس است یکی جنس است که تصرف
غذا می کند از جهة بقاء شخص و آن دو گونه است غاذیه و نامیه و جنسی دیگر آنست که تصرف در غذا می کند
از جهت بقاء نوع و آن نیز دو گونه است مولده و مصوره و کار قوه غاذیه آنست که غذا را مشابه
مغتذی میگرداند تا بدل ما یتحلل شود و کار نامیه آنست که اقطار بدن می افزاید بر تناسب طبیعی تا بدان
به نشو و نما رسد و قوة مولده دو نوع است یکی تولد منی کند اندر مذکر و مونث و دیگر قوتها که اندر منی
باشد از هم جدا کند تا هر جزوی با جزوی از اجزاء منی آن عضو شود که استعداد آن دارد پس این قوة
مولده این اجزا بدان مزاج می گرداند تا آن عضو شود و نیز او را گویند و قوة مصوره باسم فاطر
حکیم جل جلاله و عظم شانه خطها و شکلهای آن اندام پدید آورد و مخدومه نیز چهار اند جاذبه و ماسکه
و هاضمه و دافعه فعل قوة جاذبه آنست که جذب آنچه نافع و سودمند باشد بکند و در جمله اعضا این قوة
هست چنانکه از غذا آنچه جوهر دماغ را شاید دماغ بخود کشد و آنچه دل را باید دل بخود کشد دیگر اعضا
همچون و فعل قوة ماسکه آنست که آنچه جاذبه بخود کشیده باشد نگاه دارد تا قوت هاضمه از هضم کرد اید
و فعل قوة هاضمه چند نوعست گاهی آنچه قوت جاذبه او را جذب کرده باشد و ماسکه او را نگاه داشته باشد
هضم کند و گاهی فضله را که اندر عضوی باشد پزاند تا غذا گردد و گاهی فضله را مستعد گرداند و این
چنان باشد که اگر فضله رقیق باشد او را بپزاند تا قوامی معتدل گیرد و اگر غلیظ بود هم لطیف گرداند او را
بقوام باز آورد تا دافعه دفع کند و فعل قوة دافعه آنست که دفع فضله کند که از غذا باقی مانده باشد و غذا
را شاید یا فضله باشد از مقدار غذای بدن و بدن از آن مستغنی باشد و قوة حیوانی در دل است و آن قوتیست
که اندامها را بوجود او قوة حس و حرکت باشد و معنی زندگی اندر همه اعضا بوجود او پدید آید و حرکات
ترس و خشم بدین قوة اضافه کنند بدان جهة که می باشد از انبساط و انقباض که عارض می شود و این روح را
که منسوب بقوه حیوانیست و نیز دیگر اطبا روح جوهری لطیف است که از بخار خون و لطافت اخلاط تولد
کند چنانچه ماده اعضا کثافت اخلاطست و ماده روح لطافت اخلاطست و قوة نفسانی قوة حس
و حرکت را گویند و آن در دماغ است و بدان ماند که قوة نفسانی جنسی است و دو نوعست مدرکه و محرکه
و مدرکه گوناگونست و در تحت او نیز دو نوعست مدرکه و متصرفه مدرکه دو گونه است مدرکه ظاهره و مدرکه

باطن مدارکه ظاهر حواس حس است مثامی وشنوایی وحس بوییدن وچشیدن ولمس وبسودن ومدارکه باطن
منقسم می شود بدو قسم یا مدرک صور جزوی است همچنان خیال که از زید وعمر حاصلست وانرا حس مشترک خوانند
وخزانه او خیالست یا مدرک معانی جزویست چنانچه مثلا ادراک دوستی از زید ودشمنی از عمر وانرا وهم میگویند
وخزانه او حافظه است و قوه متصرفه قوتیست که تصرف در مخزونات این دو خزانه می کند یعنی خزانه حس
مشترک ووهم بر سبیل ترکیب وتفصیل مثل آنکه انسانی تخیل کند که او را دو سر باشد یا بی سر باشد یا آنکه تخیل دریای
شیر کند وجوی از عسل اگر قوه وهم حیوانی استعمال این قوه متصرفه کنند انرا متخیله گویند واگر جوهر نفس
ناطقه استعمال این قوه کند انرا متفکره گویند وقوه محرکه دو گونه است باعثه وفاعله باعثه نیز دو
گونه است شهوانی وغضبی شهوانی انست که طالب لذیذ ونافع است وغضبی انست که دافع مضر وزیان
کارست فاعله انست که حرکت اعضا ومفاصل می کند بحسب ارادت متحرکه ششم افعال ادنی
دو گونه است مفرد ومرکب مفرد انست که بیک قوه تمام شود چون فعل اعضاء متشابهة الاجزا اندر جذب
غذا از بهر آنکه هر یک بطبع غذای موافق جوهر خویش جذب کنند همچون گوشت مثلا که مزاج او گرم است
غذای گرم ونرم جذب کند ودیگر اعضا همچنین ومرکب انست که بدو قوه تمام شود چون فعل مری
وفعل معده فعل مری بقوه اختیاری وقوه طبیعی است والت قوت اولین جاذبه است والت
قوه اختیاری او عضله حلق است وفعل معده بقوه جاذبه وقوه طبیعی است از برای آنکه حاجتمندی
او بغذا بقوه حس ادراک می کند ولیکن جاذبه او بطبع در وی که آیند وغذا جذب کنند هفتم
ارواح وان سه گونه است طبیعی وحیوانی ونفسانی معدن روح حیوانی دلست وان روح از دل
در رگها جهنده که انرا شرائین گویند نفوذ میکنند وبهمه تن میرسند هشتم اسنانست وان چهار
گونه است سن صبیان وکودکیست که ان سن بالیدن وفزون شدن همیشه باشد ومنتهی این سن تا سی سال
باشد گرمی وتری بدین سن غالب باشد وسن شباب وجوانی است واین سنیست که بالیدن وافزودن
شدن درین سن تمام شود ومنتهی این سن سی وپنج سالگیست وگرمی وخشکی درین سن غالبست وسن
کهولیتست واین سنیست که نقصان ظاهر شده باشد اما هنوز قوتها سست نشده باشد ومنتهی این
سن شصت سالگیست سردی وخشکی درین سن غالبست وسن پیری وشیخوخیت واین سنیست که ضعف
قوتها ظاهر باشد واعضاء اصلی ایشان سرد وخشکست اما از بسیاری تری که در بدن ایشان گرد آمده باشد

سردتر باشد نهم الوانست سبب گونه الوان رنگها اندرونی باشد یا بیرونی اما انچه سبب آن اندرونی
باشد بواسطه غلبه خلطها باشد چنانکه اگر صفرا غالب باشد رنگ بدن زرد باشد واگر خون غالب باشد
رنگ بدن سرخ باشد واگر بلغم غالب باشد سفید باشد واگر سودا غالب باشد سیاه باشد واعتدال رنگ بدن
از اعتدال اخلاط باشد وانچه سبب آن بیرونی شد چون سردی شهرهای صقالبیان وگرمی شهرهای حبشیان
یا از احداث نفسانی باشد چون سرخی خجالت وزردی غم وترس اما رنگهای موی هرچه سیاه باشد
از سبب سوختگی وحرارت وی پدید اید ورنگ سرخ حرارت ان کمتر از حرارت سیاه باشد وحرارت میگون
کمتر از حرارت سرخ باشد اما سفید شدن از ضعف حرارت غریزیت وگره گرفتن بلغم عفن
اما رنگهای چشم سبب سیاهی چشم [illegible] از کمی روح باصره یا از کدورت آن یا از کوچکی طو
یا از بسیاری رطوبت بیضی یا از تیرگی این رطوبت باشد یا از سیاهی طبقه عنبیه واسباب حدوث ازرقت
انعکاس اسباب کلی در سیاهی چشم باشد اما شهلت وشعلی از اجتماع اسباب سواد باشد یا بعضی از اسباب ازرقت
دهم سمنت است وان فربهی ولاغری وسختی وآگندگی بدن باشد فربهی که از بسیاری گوشت
بود از گرمی وتری بود وفربهی که از بسیاری پیه بود از سردی وتری بود ولاغری که از کمی گوشت بود
از سردی وخشکی بود ولاغری که از کمی پیه بود از گرمی وخشکی بود وسخافت وسستی از گرمی وتری بود
وآگندگی وصلابت از سردی وخشکی بود یازدهم فرق میانه نر وماده مزاج نر گرمتر وخشکتر ومزاج
ماده سردتر وترترست

باب چهارم در تن درستی وبیماری وعرض

تن درستی مطلق انست که مزاج وترکیب اعضاء بسیط ومرکب بر سیاقی باشد که افعال وی جاری شد
بر مجری طبیعی یعنی افعال هر عضوی خاصه چنانکه باید ازوی صادر شود بی افتی واشکال اعضاء مرکب اندر
کمیت وکیفیت بر سیاقی باشد که منفعت وفعل هر یکی بی مضرت وبی افت باشد اما بیماری حالتیست
ناطبیعی وبدین سبب اندکی قوت از قوتهای اعضا باشد یا از [illegible] افتی پدید اید بذات اما تن درستی
یک جنس است وبیماری سه جنس سوء المزاج وسوء الترکیب وتفرق اتصال اما سوء المزاج در اعضاء بسیط باشد
وسوء الترکیب در اعضاء مرکب باشد یا شکل وعدد چنانکه باید نباشد وتفرق اتصال انست که اجزا
اعضا که پیوسته باشد گسسته باشد فرق میانه سبب ومرض وعرض انست که سبب چیزی را گویند که اول

شود

وازستنی آن حالی نو پدید آید وعوض حالی طبیعی باشد که تابع هر مرض باشد مثالش هرگاه که عفونتی در اخلاط حادث
شود تب پدید آید وهرگاه که تب باشد در درسرس عفونت سببِ است وتب عرض ودرد سر عرض والله اعلم

باب هفتم در نبض واحوال

که نبض حرکتی مکانی است که دل ورگها
جهنده از آنجا که آرد بانبساط وانقباض از جهت واجه تیزی و زیادت کردن در روح نفسانی به بیرون
کردن بخار دخانی واستنشاق هوا خنک وهر نبضه ابد دو حرکه و دو سکون تمام شود فرض کنیم که حرکت اول
حرکت انبساط است وسکون از پس آن وحرکت دوم حرکه انقباض وسکون از پی آن وحس از مرمان علاج
باید جست از بهر آنکه ساعد دست زود بیرون توان آورد واز بیرون آوردن ان شرم نباشد ونیز
ان شرمان برابر دلست وگوشت بران کمترست واحساس نبض ده است جنس اول ماخوذ است
از مقدار انبساط وان سه نوع است عظیم وصغیر ومعتدل عظیم نبضی باشد که حرکه او اندر درازنا وپهنا
رگ تمام افراشته باشد وصغیر ضدان ومعتدل میان هردو وجنس دوم ماخوذ است از زمان
حرکه وان سه نوع است سریع وبطی ومعتدل سریع نبضی باشد که زمان حرکه انبساط او سخت کوتاه باشد و
بطی ضد او وجنس سوم ماخوذ است از زمان سکون وان سه نوعست متواتر ومتفاوت ومعتدل
متواتر آن باشد که میان دو حرکت انبساطی افتاد. باشد بغایت کوتاه. ومتفاوت ضد آن جنس چهارم
ماخوذ است از مقدار قوة وان نیز سه نوعست قوی وضعیف ومعتدل قوی نبضی است که قرع انامل
کند در انگشت بکوبد بقوه وضعیف ضد قوی باشد جنس پنجم ماخوذ است از مقدار نرمی وصلابت
جرم رگ ونرمی آن سه نوعست صلب ولین ومعتدل نبض صلب نبضی باشد که قوة انگشت باعتمادی
قوی حرکت انبساط او فرو نشاند ولین ضد اوست جنس ششم ماخوذ است از مقدار آنچه در میان
رگست از روح وخون وترکیب اوست وان سه نوعست ممتلی وخالی ومعتدل ممتلی نبضی است که گوا
رطوبت وچیزی که در میان رگ بود دریابند وخالی ضد ممتلیست جنس هفتم ماخوذ است
از جرم رگ وان سه نوعست گرم وسرد ومعتدل نبض سرد وگرم محتاج شرح نیست جنس هشتم ماخوذ
است از وزن حرکات وان دو نوعست حسن الوزن وردی الوزن حسن الوزن نبضی باشد که زمان
حرکت انبساط وزمان حرکت انقباض وزمان هردو سکون که از پس هردو حرکت بود هم تناسب باشند

ورد

وردی الوزن ان چنان باشد که وزن نبض کودک چون وزن نبض جوان باشد و وزن نبض جوان چون نبض
پیر باشد جنس نهم ماخوذ است از خاصیکیت وآن دو نوعست مستوی ومختلف نبض مستوی نبضیست
که حرکت پس او بحرکت اول ماند وهردو یکطرح باشد جنس دهم ماخوذ است از عدد بعضی نبضها وحق ان
دو نوعست منتظم وغیر منتظم واین دو نوع نباشد الا در نبض مختلف در نبض مستوی نباشد وآنچه از نظام وی
چو بیند نوعست از مختلف از بهر آنکه این نظام نظام اختلافست

باب هشتم

در اجناس نبض

نبض بر صغیر ومتفاوت باشد وسبب رطوبات غریب که در بدن بر جمع شده باشد
لین باشد ونبض کهول صغیر وبطی بود واندر عظیمی میانه نبض جوان قوی وعظیم باشد نبض کودک سریع باشد
ومتواتر واندر عظیمی میانه باشد نبض صاحب مزاج گرم قوی عظیم بود نبض خداوند مزاج سرد با صغیر باشد یا
متفاوت نبض صاحب مزاج خشک دقیق وصلب نبض کور بعکس نبض اناث قوی وعظیم باشد نبض مردم
لاغر فعکس مردم فربه قلیل وسریع وضعیف باشد نبض مردم فربه فعکس مردم لاغر عظیم وبطی باشد نبض مردم از
سریع معتدل واندر قوه زیادت بسبب اعتدال فصل ونبض مردم شهرهای معتدل همچنین باشد ونبض مردم در فصل
تابستان سریع ومتواتر وصغیر وضعیف باشد ونبض مردم در شهرهای گرم همچنین نبض مردم در فصل زمستان
معتدل باشد ومیل بضعیفی دارد نبض مردم در فصل تابستان متفاوت بود وبطی وصغیر بسبب کمی حرارت
لیکن مجوری مزاج قوی تر بود ونبض مردم شهرهای سرد همچنین باشد نبض مردم صاحب ریاضت معتدل
وقوی وعظیم باشد که ریاضت نه برحد اعتدال بود نبض صغیر وضعیف باشد نبض که غذای معتدل خورده باشند
نه بسیار ونه اندک قوی وعظیم وسریع باشد نبض مردی که غذا کم خورد. باشند سریع وعظیم باشد نبض مردم
که غذا بسیار خورده باشد مختلف باشد واندر اختلاف سریع نباشد نبض صاحبان شادی عظیم باشد و
متفاوت نبض صاحبان غم صغیر ضعیف باشد ومتفاوت یا بطی نبض صاحبان ترس سریع ومرتعش
ومختلف باشد نبض صاحبان لذات عظیم باشد نبض مردی که در گرمابه آب گرم استعمال کرده باشد عظیم وقوی
لین باشد واگر آب سرد استعمال کرده باشند نبض صغیر وضعیف ومتفاوت وبطی باشد نبض صاحبان آماس
سرد بطی ومتفاوت باشد نبض صاحبان سرسام صغیر وضعیف باشد نبض صاحبان صداع گرم سریع ومتواتر
بود نبض صاحبان صداع سرد بطی ومتفاوت باشد نبض دیوانه صلب وصغیر باشد نبض عاشق غیر

صغیر

مردم

منتظم باشد اما هرگاه که معشوق را بیند عظیم و معتدل گردد نبض صاحب فالج موجی باشد و ضعیف و متفاوت نبض صاحب حمی یوم عظیم و متواتر باشد نبض صاحب تب موی شریع و عظیم باشد نبض صاحب غب خالصه صغیر و ضعیف باشد و گاه متفاوت نبض صاحب غب غیر خالصه ضعیف و صغیر و مختلف باشد نبض صاحب تب بلغمی منخفض و صغیر و ضعیف باشد نبض صاحب شطر الغب عظیم مایل باشد نبض صاحب ربع صلب و صغیر باشد والله

باب هفتم در معرفت قاروره ارنکهای اصلی آب قاروره چهار است زرد و سرخ و سیاه و سفید رنگ زرد با زنش نوعست تبنی و اترجی اشقر ناریجی زعفرانی ناری رنگ سرخ نیز چهار نوعست میگون گلگون احمر قانی یعنی سرخ سحاب سرخ احمر اقتم یعنی سرخی که نزدیک بخون بود رنگ سیاه باز دو نوعست سیاه مطلق دیگر سیاهی است که بزردی زند چون آب برقانی رنگ سفید نیز دو نوعست اقتم غلیظ رنگ زرد تبنی یعنی کاهی دلیل اعتدالست و اسکی و ارت و اترجی هم نزدیکست باعتدال و اندکی میل بگرمی دارد و چون معتدل القوام باشد دلیل نضجی تمام باشد و چون رقیق باشد دلیل نضجی اندک کند ناری دلالت میکند بر حرارت زیادت از اترجی و اشقر ناری دلالت بر غایت گرمی میکند زعفرانی دلالت بر حرارت و اد سیاری کند آب سرخ دلالت بسلامت تر از آب زرد باشد از بهر آنکه سرخی علامت غلبه خونست و خون بهترین اخلاطست و حرارت خون کمتر از حرارت صفراست و این رنگ رنگ رقیق نباشد از آن جهه که این رنگ نتواند بود الا از غلبه خون و چون نباشد الا از هضم و نضج چنانکه یاد کرده ناگوار بول رقیق باشد و با هضم و نضج غلیظ رنگ سیاه یا از سردی بافراط باشد یا از سوختگی و احراق بغایت و با این رنگ چون رسوب تیره و سیاه باشد بغایت بد باشد رنگ سفید دو نوعست مشف و موفق بصر مشف چون آب صافی اگر سفید باشد و این رنگ دلالت بر سردی مزاج کند و عدم نضج و نوع دیگر موفق بصر و سفیدی آن چون سفیدی شیر و گاه غلیظ باشد و این رنگ دلالت بر بسیاری بلغم خام و سردی مزاج میکند رنگ سبز علامت ترکیب علت باشد از سودا و بلغم و بول آسمانی بول یکی باشد که او را از مرداده باشند بول زیتی که چون روغن زیت باشد خطرناک باشد و علامه شوردگی عقل باشد بول ارزق علامه اول حمل باشد بول ارغوانی علامه صفرا و سودا باشد بول دهن بهر لون که باشد دلالت بر رقت ماده و ضعف قوه هاضمه میکند بول غلیظ دلالت بر بساری ماده یا بر صحت قوه هاضمه میکند بول بسیار بی سبکی نشان استرخاء

رطوبت

رطوبت و بسیاری آن باشد بول اندک نشان ضعف قوه باشد بول اندک و سیاه از سوختگی ماده باشد بول اندک و رقیق و سرخ اندر یرقان نشان سده و استسقا باشد بسیاری کف بول از بسیاری نفخ باشد بول چون ناگاه باشد نشان بکافته شدن رگ گرده باشد فصل در رسوب رسوب چیزیست متمیز از بول و در آن چهار چیز نگاه باید داشت لون و قوام و دوام و مکان لون سه نوعست سفید و سرخ و زرد و تیره و سیاه رسوب سفید دلالت بر نضج ماده میکند هرگاه که راست باشد و هموار و دائم باید که سوسته در جمیع وقت مرض البته نیک حالی و سلامتی حال دلیل است اگر این رسوب در بعضی ایام مرض باشد و در بعضی نه دلیل برین اکه قوه هاضمه نه قوتست بر پختگی دایم و اگر رسوب سفید باشد و ناهموار نشان پختگی ناتمام است رسوب سی که بر بالای بول باشد نشان ابتدای پختگی است رسوب معلق که میانه قاروره باشد نشان پختگی میانه است رسوب سیاه نشان سوختگی اخلاط باشد رسوب سیاه چون غمامی بود نشان سوختگی اندک باشد و چون معلق بود نشان سوختگی بود زیادت تر از غمامی و چون راسب بود نشان سوختگی بغایت باشد رسوب سرخ نشان ناگواریدن طعام و عدم نضج است رسوب تیره نشان سردی مزاج و عدم قوتست رسوب زرد نشان حرارت مزاج و بسیاری صفراست قوام رسوب نیک آنست که متصل الاجزا باشد و هموار و قوام رسوب غیر طبیعی بسیر است مدی خراطی سویقی نخالی کرسنی لحمی زیتی رمادی شعری علقی عجینی چون پاره‌ها خمیر که آخر باشد مخاطی سپید و غلیظ باشد مدی ریم باشد و نشان گشاده شدن آماس گرده باشد و مثانه خراطی چون پاره‌های پوست باشد نشان جرب و قرحه مثانه باشد سویقی چون دانه ارزن باشد و نجاست بد باشد اخلاط لحمی بسیار گرده باشد کرسنی بزرگتر از نخالی باشد نشان سوختن خونست زیتی نشان گداختن پیه باشد شعری چون موی باشد و تولد در گرده باشد رملی نشان تولد ریگ باشد اندر گرده و مثانه و موی نشان ضعف جگر باشد فصل بساری عرق از بسیاری رطوبت باشد ما رقیق رطوبت باک دکی بیمار باقوت دفع و با ضعف قوه ماسکه کمی عرق از کمی رطوبت و بستگی و ضعف قوه دافعه باشد عرق اندر تبهای گرم نشان بد باشد باب هشتم در اسباب مرضیه اسباب مرضیه علی العموم سه است بادیه چون لغبه و نجه و سابقه همچون امتلا و واصله همچو عفونت این اسباب بیماری مشابه الاجزا پدید آورد که انواع سوء المزاج

عمی یا ملی

نشان نوع خون

گویند یا بیماری آلی که از ابرسیه گویند و تفرق اتصال و بیماری متشابه الاجزا هشت نوعست چهار مفرد و ان
گرمی و خشکی و سردی و تری و چهار مرکب که ان گرمی و تری و گرمی و خشکی و سردی و تری و سردی و خشکی است و هر یک
از اینها یا باماده باشد یا بی ماده مثال گرمی بی ماده تب دق مثال گرم باماده تبی باشد که از عفونت اخلاط پدید آید مثال
سردی بی ماده چون افسردن مثال سرد باماده چون فالج مثال تری بی ماده چون سستی مثال تری باماده چون استسقا
مثال خشکی بی ماده چون تشنج مثال خشکی باماده چون سرطان و بیماری آلی چهار گونه است بیماری در صورت بود
و ان در شکل باشد یا در تجاویف یا در مجاری یا در نرمی یا در سستی و بیماری در مقدار و اندازه و ان چنان باشد که عضو
بزرگتر از ان شود که می باید یا خردتر از ان شود که می باید و بیماری در عدد و ان کم بود یا زیاده کم مثل انکه کسی را
چهار انگشت بیش نباشد زیاده چنانکه کسی را شش انگشت باشد و بیماری در وضع چنانچه خلع که عضو از جای
خود بیرون آید باب سیم اندر بیماریها گرم و تر و سرد و خشک سببها که تن را گرم دارد
سه است اول حرکتی که از اندازه اعتدال بیرون بود و ان یا نفسانی باشد یا بدنی نفسانی چون خشم گرفتن
و بدنی چون ریاضت کشیدن دوم رسیدن گرمی بفعل چون گرمی اتش و افتاب سیم رسیدن گرمی بقوه چون گرمی
فلفل و زنجبیل چهارم تنگی [illegible] عفونت اسباب بیماریها سرد هشت است اول رسیدن سردی بفعل چون سرما
و غیره دوم رسیدن سردی بقوه چون افیون و غیره سیوم [illegible] بافراط چهارم سکون بافراط پنجم کم خوردن
بافراط ششم سیر خوردن طعام و شراب هفتم تنگی مسام هشتم گشادگی مسام اما اسباب بیماریها
تر چهار است اول رسیدن تری بفعل چون حمام دوم رسیدن تری بقوه چون ماهی و غیره سیم بسیار خوردن
چهارم آسوده بودن و ریاضت ناکشیدن اما اسباب بیماریها خشک نیز چهار است اول رسیدن باد گرم
دوم خوردن غذاها و دواهای خشک سیوم کم خوردن بافراط چهارم [illegible] کردن سببهای که سده پدید
آورد هفت است اول چون تولد سنگ در مجاری بول افزودن خون در عروق یا ملتحم شدن ریش و گوشت فزونی
در مجری رستن تا تولد بعضی سده که اندر معده پدید آید یا داروهای قابض بر عضوی ضماد کردن
یا غبار بر بشره گرد آمده باشد و مسام را بسته یا غذاهای لزج خوردن سببهای که اتساع و فراخی در مجاری
پدید آورد چهار گونه است اول ضعف ماده [illegible] دیگر و کثرت قوه دافعه دیگر استعمال کردن داروهایی
که اندام را نرم کند دیگر [illegible] کشیدن و برخاستن فرو گرفتن سببهای که خارش و [illegible] پدید آورد سه

سه گونه است

سه گونه است یکی استعمال چیزهای لزج نرم چون لعابها و کثیرا دوم چیزهای چرب چون روغن گاو و سر خوردن سیوم شیرینها
خوردن چون شکر و انجیر و مویز و خرما و غیرهم سببهای که درشتی پدید آورد سه گونه است یکی غذاهای ملح [illegible] چون
سرکه و خردل دوم داروهای قابض چون خرنوب و هلیله سیوم داروهای سرد و هوای سرد چهارم دود و گرد پنجم غذاهای
غلیظ چون بلوط و ارزن باب دهم در اجناس تبها تب حرارتیست [illegible] طبیعی
و از دل انگیخته می شود و در شرائین میگذرد و به همه تن میرسد و زیان کار است بافعال تن و اجناس عالیه تب سه است حمی یوم
حمی عفن حمی دق از برای انکه بدن مرکبست از ارواح و اعضا و اخلاط اگر این حرارت در روح اویزد حمی یوم است و اگر در
اعضا دق است و اگر در اخلاط حمی یوم تبی بود که یک روز آید و یک روز نیاید و بسیار بود که تا سه روز نیاید و این تب
اول روح را گرم گرداند بعد از ان اعضا را و تولد این تب را اسباب بادیه باشد و ان چهار است یکی انکه از بیرون بدن
رسد چون گرمی افتاب و اتش و استحمام بابی که در آن اب قوه داروها باشد دوم چیزی که اندرون قوه آن به بدن رسد چون
خوردن غذاهای گرم یا داروهای گرم سیم انکه بدن را در حرکه آورد چون خشم و غم و شادی چهارم حمی علتی که در اعضا ظاهر
و حادث شود از اسباب ظاهر چون ورم که در بن ران حادث شود بسبب قرحه که در پای باشد اما حمی دق حرارتی غریبست که
باعضای اصلی اویزد و اول جرم دل را گرم گرداند پس روح را پس اخلاط را و این تب سه گونه است اول انست که این حرارة
غریب رطوبتی که در عروق و رگها [illegible] که در اعضای اصلیست نیست گرداند و بعد از ان رطوبتی [illegible] شود که در اعضا
رسته است چون گوشت و پیه دوم انست که بعد از انکه این رطوبت نیست گرداند در رطوبتی و تری اویزد که در اعضا
متشابه الاجزا پراکنده است در مواضعی چنانکه [illegible] شبنم باشد و باران خرد و ان رطوبتست که غذای این اعضا
از ان [illegible] نیست گرداند سیم انست که بعد از انکه این رطوبت نیز نیست گرداند بعد از ان آن حرارت در
رطوبتی اویزد که سبب التصاق و التیام اصلی ان باشد از ان نیست گرداند اما حمی عفن حرارتی دیگر باشد که اول
در اخلاط و روح و جرم دل گرم شود و حدوث این تب از اسباب [illegible] سابقه باشد و اسباب سابقه کثرت خلطها
[illegible] و درشتی ان باشد و سده که از ان حاصل شود و عفونتی که لازم ان باشد چون دیر [illegible] که سبب
تحلیل نا رفتن و تبهای عفن چهار گونه است یکی انکه از عفونت و گنده شدن خون پدید آید و انرا مطبقه گویند و این
تب دایم باشد تا انگاه که منقضی شود دوم انکه از عفونت صفرا پدید آید چون صفرا بیرون رگها عفن باشد یک روز
آید و یک روز نیاید و مدت در گرمای این تب دوازده ساعت باشد و انرا غب گویند و چون اندرون رگها عفن

دفعه باشد دائم باشد و به نوبت تب استاد کند و از اوقه گویند سیم تب از عفونت بلغم پدید آید و چون بلغم
بیرون رگها عفن شود مدت درنگ او چند ساعت باشد و از نایبه گویند و چون اندرون رگها عفن شود یک روز
آید و دو روز نیاید و مدت درنگ آن تب هفت و چهار ساعت باشد و اندرون رگها عفن و به نوبت ربع استاد کند
تا انجا که منقضی شود و از ربع دائم گویند **باب یازدهم اندر شناختن** احوالی که دلالت
بر نیکی و بدی حال بیمار کند یکی از قوت نفسانی باید جست چنانچه جستن و باز نشستن و دیگر گردن وی آسان باشد و در
بستره پهلو جنبد و بران بحال ماند و به پشت باز خسپد و دیگر از قوت طبیعت باید جستن و این چنان باشد که حس
قوی باشد و دم زدن آسان باشد دیگر از قوت دماغ باید جست چنانکه حاسها سلامت باشد و شوریدگی و اختلاط
در عقل نباشد و درد سر نباشد و از بس بیماری نیز عطسه آمدن نشان قوت دماغ باشد و پدید آمدن داتها و بثرها
بر لب و بینی خاصه اندر تب غب خالصه نشان خیر باشد اشتها غذا در تبها حاده و چون بینی در یرقان نشان خیر باشد
عرق سرد در تبها گرم بد باشد چشم در کواف دن و رنگ او زرد و سیاه شدن و پوست پیشانی کشیده شدن
بد باشد خناق در تب حاده علامت بد باشد دم زدن پیاپی نشان حرارت با فراط باشد خشکی دهان و
کمی آب دهان بد باشد هرگاه که زبان درشت گردد و بیخ جنگ شود خاصه در تبها حاده نشان هلاک باشد
گشاده ماندن دهان در تبها حاده نشان سقوط قوت باشد گنده دهان در تبها حاده نشان عفونت اخلاط
باشد دم زدن سرد نشان باطل شدن حرارت غریزی باشد هرگاه که در آخر بیماریها حاده دم زدن ضعیف و متواتر
گردد دلیل نفس برک برابه نشان هلاک باشد خواب روز و بیداری شب نشان بد باشد بیخوابی شب و روز
نشان خشکی دماغ باشد بسیاری خواب با ضعف نبض نشان ضعف دماغ باشد درد گوش در امراض حاده قاتل
باشد بر هم زدن دندانها بر سان کسی که چیزی خورد نشان بد باشد لرزه بر دندان نشستن در تب حاده نشان
فرط حرارت باشد احتلام در اول بیماری نشان درازی بیماری باشد و در آخر نافع باشد سرد شدن انگشتان دست
و پای نشان سرد شدن حرارت غریزی باشد یا مقدمه غشی و بیم هلاکت باشد کبودی اطراف با خناق نشان
نزدیکی مرگ باشد هذیان کردن نشان اختلاط عقل باشد آواز ضعیف نشان ضعف قوة باشد بسیار گفتن از
مردمان کم سخن نشان اختلاط عقل باشد نام مردگان بردن و ایشان را آواز دادن نشان سوء مزاج در دماغ
شهوت غذا باطل شدن اندر بیماری مزمن نشان بد باشد عرق گرم در تبها اگر گرمش از سرد گردن نباشد بد باشد

باب دوازدهم در بحران بحران عبارتست از منازعت و کوشیدن
طبیعت با ماده مرض بر سان دو خصم که با یکدیگر کوشند یا ماده بحت گردد و بحران نیک پدید آید یا طبیعت عاجز آید
و ماده مرض مستولی گردد و بحران بد پدید آید پس بحران تغیر حال بیمار است از حالی بحالی بهتر یا بدتر و هر بیماری که او را
احوال سلامت خواهد بودن او را چهار وقت خواهد بودن وقت ابتدا و وقت تزاید و وقت انتها و وقت انحطاط وقت
آغاز مرض را ابتدا گویند و وقت فزودن را تزاید گویند و وقت بغایت رسیدن را انتها گویند و وقت نقصان گرفتن
مرض را انحطاط گویند و هر بحران که در ابتدای بیماری افتد هلاک کننده باشد و آنچه در وقت تزاید افتد اگر نیک
باشد ناقص باشد و اگر بد باشد بیمار از آن نرهد و آنچه در وقت انتها باشد بیمار یکبار از خطر بیرون آید
یا ماده مرض مستولی شود و بیمار هلاک گردد و هر بحران که در روزهای بحرانی افتد امیدواری باشد و هرچه پیش از آن باشد
نشان بسیاری ماده باشد **فصل** روزهای بحران روز سیم و پنجم و چهارم و درین روزها بحران نیک
رسید باشد دیگر روز هفتم و نهم و یازدهم و سیزدهم درین روزگاه بحران باشد وگاه نباشد دیگر روز چهاردهم و هیچ
روز ازین روز و هفتم بحران قوی تر نباشد دیگر یازدهم و درین روز بحران کم باشد و اگر باشد بد باشد دیگر روز
هفدهم و روز نوزدهم و اگر در روز نوزدهم بحران باشد نیک باشد اما کم واقع می شود دیگر بیستم بعد از چهاردهم
هیچ روز ازین قوی تر نباشد دیگر روز بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست هفتم و هر چه ازین روزگار دیگر
بحران ضعیف باشد **باب سیزدهم در تدبیر هوا** باید دانست که مادهٔ
ترکیب روح هواست که حیوان از نفس زدن می کشد و می ستاند و بدین سبب که از همه چیزها که بیرون تن حیوانست
هوا با اندرون او بیشتر می رسد این هوا که نزدیک تست هوا خالص نیست چه اگه با بخارها و دودها و غباران آمیخته است
و بهر چیزی که اکتساب کرده است و بهترین هوا آنست که با بخار و دود و غبار آمیخته نباشد و نه بجوف محوطی در میان سقفها
و دیوارها و چیزها و از آجام و مرداب‌ها و چند فضا و تره زارها و درختان بد چون انجیر و جوز و فندق دور باشد و گذرگاه او
از جانب شمال گشوده باشد و اندر تابستان عبادتگاه اندر زمستان نمناک نباشد و از گشتها چون سیر و پیاز و باقلا
و کرنب دور باشد هوای گرم تحلیل بسیار کند و سستی در عصبها و عضلها پدید آورد و چون گرمی معتدل
باشد لون بدن سرخ کند و اگر از حد اعتدال بیرون رود رنگ زرد گردد و عرق بسیار آورد بول کم کند و ضعف
هضم پدید آورد و دل را گرم کند و تشنگی آورد اما هوای سرد بدن را درشت و سخت کند و قوة هاضمه را مدد دهد

وماده را غلیظ کند و بول بسیار آورد و زکام و نزله و مسام بسته دارد هوای تر پوست را نرم کند هوای خشک بدن
را لاغر کند و پوست را خشک گرداند هوای تیره اخلاط را برانگیزد و نفس را بر باید و وحشت آورد و هوا هرگاه که متعفن شود
وبا پدید آورد **باب چهاردهم در فصلهای سال** بهترین فصول فصل ربیع است که مزاج
این فصل گرم و ترست و مناسب مزاج روح حیوانیست و لون بدن را سرخ کند از جهة آنکه خون را باعتدال ظاهر بدن
کشد و این فصل بیماریهای کهنه برانگیزد و کسی که مستعد مالیخولیا باشد درین فصل پدید آید و مرضهای این فصل بیشتر اسهال
و رعاف و دامیل و خناق کشنده باشد **فصل تابستان** مزاج او گرم و خشکست ضعف و تب پدید آورد خون و بلغم را کم
کند و صفرا زیادت کرده اند و بیماریهای این فصل بیشتر تب محرقه و مطبقه بود و لاغری بدن و درد گوش و درد چشم
و آبله و حصبه باشد **فصل خریف** مزاج او گرم و خشکست درین فصل بیماریها بیشتر بود با این سبب که مردم در روز با هوا
گرم اندر شد کرده باشند و شب سرد باشند و میوه بسیار خورند و بیماری این فصل گر و قوبا و درد مفاصل و سرطان و خنازیر
و عسر و تقطیر البول و عرق النسا و دبه و قولنج و درد پشت و درد ورک و جدری و حصبه و دیوانگی و سل و دق باشد
فصل زمستان مزاج او سرد و ترست بیماریها درین فصل کمتر بود بواسطه سردی هوا اخلاطها افسرده باشد
و بیماریها این فصل عسر البول و عسر النفس و خناق و فالج و عرق النسا و حصبه و جدری سیم باشد و درد چشم و سستی حیض
نیز باشد **باب پانزدهم در تدبیر طعام و شراب** بهترین غذاها نان گندمی باشد
که افت نرسیده باشد و گوشت گوسفند یک ساله تن درست و شیر بها که در خور مزاج هر شخصی باشد و بهترین میوها
بعد انگور انجیر که تمام رسیده باشد و طعام همیشه باشتهای صادق باید خورد و هر وقت که اشتهای صادق
پدید آید در طعام خوردن تقصیر نباید کرد و چون از طعام خوردن دست باز دارد باید که اشتها هنوز باقی باشد
و پس از آنکه طعام خورده باشد طعامی دیگر خوردن و معده را گران کردن بغایت بد بود ادخال طعام بر طعام بود
و در زمستان لبنیات و حموضات نباید خورد و در تابستان بیشتر باید خورد و در خوردنی ترتیب نگاه باید داشتن هرچه
لطیف تر بود بیشتر باید خوردن و در خوردنی ترتیب نگاه باید داشتن و اول شوربا اول باید کرد پس گوشت و بهترین
نوبتها طعام خوردن است که اندر دو روز طعام سه نوبت خورند یک روز بامداد و شبانگاه و یک روز یک نوبت میانه روز
کسی که مزاج او گرم و صفراوی باشد غذای سرد تر باید خوردن چون زرده انار دانه و در سکباج آلو و کدو و غوره و مانند
آن و سودایی مزاج باید که غذایی خورد که میل بتری و اندک مایه گرمی باشد چون نخود آب و گوشت بره و مرغ فربه و تخم مرغ نیم‌بخته

وصفراوی مزاج را غذا گرم و لطیف کننده باید خوردن مثل نخود آب گوشت گنجشک و کبک و بط و به و توابل دارچینی
و گرا و با و اویش و سوداوی مزاج را غذاهای سرد که اندک میل بخشکی داشته باشد باید خوردن چون غوره با و عدس آب
و مانند آن و آب از عقب غذاهای گرم و شیرینی نباید خوردن و اگر صبر نتواند کردن اندکی آب سرد باز خورد و شیر و ماهی
تازه و تخم مرغ و شیر ترشک جا نشاید خوردن از پس میوهای تر آب نباید خوردن ماهی تازه سرد نشاید خوردن و نان
چون از تنور بیرون آید نباید نوشید و اگر به پوشیده باشد نباید خوردن غذاهای چرب خوردن معده را ضعیف
کند و اشتها ببرد غذای سرد سستی آرد غذاهای شور و تیز چشم را زیان دارد ماست و ماهی تازه در یک روز
نباید خوردن غذاهای ترش زود پیری آورد بسیار خوردن پیاز کلف در روی پدید آورد و عقل را ناقص
کند بهترین آبها معتدل المزاج را آبی باشد که در سردی معتدل باشد یا از بیرون به برف سرد کرده باشند آب سرد
چون بسیار را دماغ و دندان را زیان دارد و کسی که او را سرفه و فالج و رعشه و استسقا باشد زیان دارد و آب
سرد باعتدال جمیع تن درستان را سود دارد معده گرم را هیچ گوارش بود دل گرم بجای هوا خنک باشد و بخارها
و با اشتها باز دارد و یکبار که چون دو بکر اخلاط تباه شود و اندکی آب سرد در تسکین تشنگی کافی باشد آب شور
خوردن مردم را لاغر کند و رعشه و فالج را سود دارد آب گرم خوردن غثیان آورد و هضم طعام تباه کند و طعام را
در بن معده آورد و اگر سخت گرم باشد معده را بشوید و قولنج را بگشاید و صاحب سرفه و درد چشم را سود دارد آب
ایستاده خاصه آنکه در میان درختان و میان بیشه باشد بغایت بد باشد سپرز را بزرگ کند و رود‌ها را زیان
دارد آب تلخ را با چیزی چرب و شیرین باید خورد آب شور با سرکه و سکنجبین باید خوردن تریاک همه آبها بد و می‌ان
پیاز است خاصه پیاز با سرکه پرورده آب خوردن ناشتا و از پس گرمابه زیان دارد جگر گرم را سرد کند و هم استسقا
باشد آب خوردن شب که از خواب در آید زیان دارد **باب شانزدهم در تدبیر خواب**
بهترین وقتی خواب کننده را آن کاست که طعام از فم معده برپرد و در قعر معده قرار گرفته باشد و خواب
بر گرسنگی غثیان و سرگشتن پدید آورد و بدن لاغر کند و خواب بروز بد باشد رنگ روی زرد کند و اشتها طعام
ببرد و کاهلی و سستی اندام و تشنج پدید آورد و در حالت خفتن نخست (بر پهلوی راست خوابد آنگاه) به پهلوی چپ گردد و شکم را گرم دارد و
بر شکم خفتن طعام را زود هضم کند و به پشت خفتن زیان کند و خواب بامداد زیان دارد والله الموفق والمعین
باب هفدهم در تدبیر مسافر باید که چون ممتلی باشد و طعام خورده باشد

سوار شود و طعام خوردن را موقوف باید داشت تا وقت فرود آمدن بمنزل و بر تشنگی صبر کند و اگر تشنگی غالب باشد
قدری درم تخم بورک بار کرده بیامیزد و بخورد و تشنگی باز نشاند هنگام بر نشستن سر و سینه از آفتاب پوشیده دارد و شربی
از بت جو با آب سرد باید خوردن و اندر منزل بینی و ناف و کف پا بروغن بنفشه چرب باید کرد و اگر باد سموم آید بینی و دهان
پوشیده دارد و بران دبه کردن اگر سرما باشد زود پیش آتش نباید رفتن و طعامی که در وی سیر باشد باید خوردن و از آب
سرد خوردن و ترشیها احتراز باید کرد و دست و پا بروغن زیت گرم کرده چرب باید کرد و روی از باد هم نگاه باید داشت
معده را خالی نباید داشت موی گرگ بر پا باید پیچید در موزه کردن باید که پای در موزه می جنباند و حرکت می دهد
اگر دست و پا سرمای سخت یافته باشد در گرمای آب گرم باید کرد و اگر خواهند که سرما و گرما رنگ و گمر داند لعاب بگو با
سفیده تخم مرغ و کتیرا و صمغ عربی بر روی طلا باید کرد و ساز دریا باید که سخت قی کنند آن قدر که ممکن باشد و معده را پاک
کنند بعد از ان در آب نشیند و در کشتی آب به و شراب انار و شراب غوره لعق می نماید تمام شد مقالات در علم نظری طب والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

مقالات دوم در علم عملی طب و علت هر عضوی از اعضا از سر تا قدم و معالجت آن   والله الموفق والمعین

باب اول در صداع صداع دردیست که در سر پدید آید و صداع یا گرم است
یا سرد اگر گرم باشد بی ماده باشد یا با ماده صداع گرم با ماده یا از خون باشد یا از صفرا **علامت** صداع خونی سرخ
بودن روی و چشم باشد و گرانی اندامها و شیرینی طعم دهان **علاج** فصد قیفال و حجامت ساق و چیزهای سرد خوردن
چون شراب عناب و شراب آلو و خرما هندی با شکر سفید و گلاب سرد و غذا اردو و تمر هندی و آلوی کشمش و مزوها دادن
دادن و صندل و سرکه و عرق گل بوییدن **علامت** صداع صفراوی اندک شدن گرمی در روی و زرد شدن روی
و سرعت نبض و زردی بول و تشنگی بسیار و تلخی دهان و بیخوابی **علاج** استفراغ صفرا کردن است و طبع را نرم
داشتن و آلوی سیاه و عناب و سنجد و نیلوفر و سپستان و تمر هندی و ورق گل و تخم کاسنی و ترنجبین و خیار چنبر و آب
انار ترش یا توت فشرده با نبات و ترنجبین باید داد و غذا اردو و ماش باید داد و چون تمر هندی و زرشک و انار دانه
با گشنیز و مزورها دادن بعد از آن تبرید ملح باید کردن بچیزهای سرد کننده چون کشنیز و آب خیار و کدو و شیره تخم ترب صداع
سرد یا با ماده یا از بلغم باشد یا از سودا **علامت** صداع بلغمی شدت سختی صداع باشد بی حرارت و سرخی روی و چشم و گرانی

حل الماء ... وهو ... بعد ... من ... الدهسم
و روا ... است ... او ... است ... روان ... می الیسد در سوراخ ماهتی سعید ...

روی و چشم و گرانی سر و چشم و کاهلی و بسیار خفتن و بسیاری آب دهان و تری بینی و بول سفید و غلیظ باشد و
نبض متفاوت و بطی **علاج** استفراغ بلغم از بدن باید کردن بحب صبر و حب شبیار و جلاب بیخ کهنگ
تراشیده و تخم رازیانه و کلکلس باید داد و غرغره با باره فیقرا کردن ماء اصل السوس و غذا نخود آب با مرغ و بی برنج باید
دادن بحب قوة و مشک بوییدن صداع سودایی **علامت** صداع سودایی بیخوابی و وسواس و تیرگی
رنگ روی و فتور نبض و ترشی طعم دهان و سبزی قاروره باشد **علاج** استفراغ سودا باید کردن بمطبوخ
افتیمون و هلیله سیاه و غاریقون و جلاب بالنگو و نبات و غذا نخود آب یا زیرباج با مرغ و بی برنج
قوة **صداع گرم بی ماده** سبب آن حرارت آفتاب بود که بر تابد یا نزدیک آتش نشیند **علامت** صداع
گرمی پوست سر و اعتدال بول و پیراز و تشنگی بسیار و بیخوابی باشد و گرانی در سر و چشم و دردی نباشد **علاج**
تعدیل هوا کردن و در جای خنک نشستن و جلاب از سکنجبین ساده و عرق گل با برف دادن و صندل
و عرق گل و سرکه بر سر نهادن غذا اردو و برشت دادن مثل تمر هندی و زرشک و تراشه کدوی تر **صداع سرد
بی ماده علامت** او آنست که گرانی در سر و چشم نباشد و تری بینی نباشد و اندامها را فاسد کند و بول قیمی سفید
باشد **علاج** بابونه و شبت و اکلیل الملک در آب باید جوشانید و سر در انجا فرو داشتن و بخار ان
بوییدن و طلاهای گرم بر سر نهادن و جلاب از نبات و بالنگو دادن و غذا نخود آب با مرغ خوردن

باب دوم در سرسام سرسام ورمی است که در یک حجاب از حجابها
دماغ پدید آید یا در دو حجاب پدید آید یا در جمله دماغ و حجاب پدید آید و این مرض مخوفست یا از خون بود
یا از صفرا **علامت** سرسام خونی تب دایم و گرانی سر و درد و سرخی چشم و درد سر و هذیان با خنده و درشتی زبان
و کرانت و ناشناسی باشد و سرخی نبض و قاروره غلیظ و تیره باشد **علاج** فصد قیفال کردن و خون بیرون کردن
بحب قوة و جلاب عشبه و نیلوفر و آلوی سیاه و عناب و سپستان و نبات و ترنجبین دادن و طبع را
بمطبوخ فاکهه نرم داشتن چون آلوی سیاه و آلوی سفید و عناب و سپستان و تمر هندی و ورق گل و
بنفشه و نیلوفر و سنای مکی و ترنجبین و شیرخشت و مغز خیار شنبر میانه روز جلاب نبات و بالنگو دادن
و غذا کشکاب با عناب و خرفه و بنفشه و نیلوفر دادن **سرسام صفراوی علامت** وی آنست که تب
تیز باشد و بیخوابی و تشنگی و خشکی دهان و بینی و سورش بدن و عقل بسیار گفتن هذیان و دردی و زبان درشت

واضیر رطوبته غلیظه وقد یکون بسببه صداع شدید خان خلد الا

منکر و رطوبتی غلیظ وگاه حرهنیز که سبب او درد سر سخت است پس ازاله

سکس و برجستن از جا خود و بول زعفرانی و ناری باشد **علاج** استفراغ صفرا کردن بمطبوخ فواکه چنانکه در رسام ٢١

حوی کفته شد و جلاب بعشه تر و عناب و نیلوفر و کم کاشنی و تمر هندی و اب انار ترش با نبات و ترنجبین و اب تبع

و آب خیار کدو باید داد و آب سرکه و صندل و روغن گل و عرق گل و آب خیار با نمک ملحی باید ساختن و بو بیدن و

بر سر نهادن و غذا کشکاب دادن و اطراف بدن بآب گرم و سبوس و نخود مالیدن **ماشرا** ورمی که در اندرون

و بیرون دماغ بدید آید و بزرگ شود و گاه باشد که بترکد و درد آب از آنجا برود و این مرض مخوفست و از خون

و صفرا باشد **علاج** چون علاج سرسام است و درین مرض حقنهای نرم مناسب باشد **باب**

بیم در دوار و سدر دوار بپارسی سرگشتن را گویند و سدر آنرا گویند که چون مردم برخیزد چشم اسمانی تاریک

شود و سر بگردد و بیم آن باشد که بیفتد و این مرض مخوف نیست این مرض بلغمی باشد یا سوداوی **علامه** بلغمی گرانی

سر و دوی و کدورت حواس و بسیاری خواب باشد و تشنگی نباشد و بول سفید و غلیظ بود و نبض لینی بود و

کسی کم کرد بود **علامه** سوداوی بسیاری فکرت و سوداوی و کم گشتن بحی و صلابت نبض بود **علاج** جوانست که دماغ را

تنقیه کنند بحب ایاره و حب اصطمیقون و جلاب بالنگو و تخم رازیانه و گلشکر و مخ حک خوانشیده دهند غذا

نخود آب با حک دانه باید داد **باب چهادم در کابوس** کابوس

علتی است که مردم در خواب شوند چنانکه پندارد که او را می فشارند و سبب این علت بسیاری اخلاط غلیظ است چون

خون سوداوی و بلغم و سودا و این مرض مخوفست و مقدمه صرع است **علاج** اگر مادهٔ خونی باشد اگر خال مانع

الیدن باید گشودن و اگر ان دو نوع دیگر باشد جلاب بالنگو و گلشکر باید داد و غذا نخود آب و حب ایاره و حب

اصطمیقون و ایاره لوغاذیا تنقیه دماغ باید کرد **باب پنجم در صرع صرع**

مرض مخوفست سبب آن سده است ناتمام که در راه گذار روح نفسانی حادث شود که اگر سده تمام باشد

سکته باشد و بدین سبب حرکات بی نظام و تشنج پدید آورد و مادهٔ این مرض بلغمی است یا سوداوی

علامه بلغمی سفیدی رنگ روی و فربهی بدن باشد و زبان مصروع زرد باشد و از حرکتها که موجب خشم نباشد خشم عظیم

گرد و حواس بسی باشد و آب دهان بسیار باشد **علاج** تنقیه بدن باید کرد از بلغم پس از آن تنقیه دماغ باید

کرد بحب ایاره و حب اصطمیقون و جلاب گرم از تخم رازیانه و بالنگو و گلشکر باید داد و غذا نخود آب با حک

دانه باید داد **علامه** صرع سوداوی لاغری بدن و سیاهی رنگ و خفقان دل و ترشی طعم دهان باشد **علاج** استفراغ سودا